

## ادیب هروی و اولین گزارش از جنایت رضاخان در مسجد گوهرشاد

گروه پژوهش بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی

یکی از دقیق‌ترین و نزدیک‌ترین گزارش‌ها در مورد جنایت رضاخان در سرکوب قیام مردم مشهد در مسجد گوهرشاد حرم حضرت امام رضا علیه‌السلام در تیر ۱۳۱۴ ش، گزارش مرحوم محمدحسن خراسانی مشهور به ادیب هروی،<sup>۱</sup> در باب هفتم کتاب *الحدیقه‌الرضویه* است. این کتاب، در سال ۱۳۲۷ ش، یعنی سیزده سال پس از حادثه در دورانی که هنوز پایه‌های دیکتاتوری محمد رضا پهلوی مستحکم نشده بود و کورسویی از آزادی در ایران وجود

۱. شیخ محمدحسن خراسانی مشهور به ادیب هروی فرزند ملا محمدتقی در سال ۱۲۶۳ ش، در مشهد چشم به جهان گشود. وی از ادبای مشهور و شعرای نامور به شمار می‌رفت. ادیب در سال ۱۳۴۷ ش در ۸۵ سالگی زندگی را بدرود گفت و در دارالسعاده حرم حضرت رضا علیه‌السلام در کنار قبر پدرش دفن گردید. می‌گویند: ادیب هروی اهمیت ویژه‌ای به تدوین تاریخ، به خصوص تاریخ معاصر می‌داد و خود وی نقش مؤثری در ضبط و ثبت رویدادهای عصر خود ایفا کرده است. ایشان در هر دو کتاب *گراںبهای تاریخ/انقلاب طوس والحدیقه‌الرضویه* مشاهدات خود و معاصرینش را در زمینه روزگار مشروطیت، واقعه به توپ بستن حرم مطهر توسط نیروهای روس، قیام گوهرشاد، وقایع شهریور ۱۳۲۰، اشغال خراسان توسط قوای روس و قیام صول‌السلطنه را با دقت و وسواس بسیار زیادی نوشته و به خاطره تاریخ سپرده است. او به لحاظ دارا بودن شم تاریخی و اهتمام به امور سیاسی، پای ادب را به قلمرو سیاست کشانده است و بیشتر رویدادهای سیاسی روزگار خود را به نظم در آورده است. (نقل از پایگاه اطلاع‌رسانی حوزه به آدرس اینترنتی: <https://hawzah.net/fa/goharenab/View/53590>)



داشت، منتشر شد. موضوع کتاب *حدیقه/الرضویه* تاریخ شهر مشهد است. امروز نزدیک به ۸۶ سال از آن واقعه خونبار و ۷۴ سال از انتشار این کتاب گذشته است. در طول این سالها تا قبل از انقلاب اسلامی نوشته‌ها و گزارش‌های راست و دروغی در مورد قیام مردم در مسجد گوهرشاد و جنایت‌های رژیم پهلوی در واقعه تغییر لباس اجباری مردان و متعاقب آن کشف حجاب زنان منتشر شد. مورخین درباری و غرب‌پرست در تمام دوران حکومت ننگین رژیم پهلوی تلاش کردند مهم‌ترین نتایج این واقعه که عبارت از اهداف زیر بود را وارونه نشان دهند و آن را در جهت آزادی و استقلال زنان و مترقیانه جلوه دهند:

۱. فراهم کردن زمینه‌هایی برای زدودن عفت، حیا و پاکی زن‌های ایرانی؛
۲. استفاده از زنان به عنوان کالای مصرفی بازار تبلیغات و خرید و فروش نظام سرمایه‌داری غرب؛

۳. تبدیل شدن زنان ایران به نیروی کار ارزان برای صنایع مونتاژ غربی؛
۴. تبدیل شدن ایران به بازار مصرف کالاها و فرهنگ غربی؛
۵. نابودی صنایع نساجی ایران که متمرکز به تولیدات داخلی و بی‌نیاز از غرب بود؛
۶. مهم‌تر از همه، نابودی بنیاد خانواده که مهم‌ترین رکن تحولات اجتماعی در جامعه اسلامی بود.

تا قبل از انقلاب اسلامی به ندرت اثری در نقد و افشای این جنایات در ایران منتشر می‌شد. رژیم پهلوی و جریان‌های غرب‌پرست حامی این رژیم که بر بازار فرهنگ، هنر و ادبیات کشور سیطره داشتند، با تمام امکانات و ابزار فرهنگی و غیره اجازه انتشار هیچ اثری در نقد سیاست‌های تغییر لباس مردان و کشف حجاب زنان را نمی‌دادند. رژیم دیکتاتوری تمام سنگ‌ها را بسته و سگ‌های هار خود را به جان مردم انداخت تا عمق خیانت‌هایی را که به فرهنگ، تربیت و اقتصاد ایران شده بود در پرده‌ای از تحریف و تزویر پنهان شود. در چنین فضای خفقان‌باری، مرحوم ادیب هروی سیزده سال بعد از این واقعه، در یک شرایط خاص بین سال‌های ۲۰ تا ۲۷، از این فرصت استفاده کرد و این واقعه را در پوشش یک اثری که مربوط به تاریخ مشهد بود، گزارش کرد.

گزارش ادیب هروی را می‌توان جزو اولین گزارش‌های غیرحکومتی نزدیک به قیام گوهرشاد دانست که در نوع خود خواندنی است و به نسل امروز کمک می‌کند تا آن واقعه ننگین را بدان صورت که اتفاق افتاد نه آن گونه که مورخان دربار پهلوی گزارش کردند، درک کنند.

در ادامه عین گزارش ادیب هروی بی‌کم و کاست منتشر می‌شود.

## باب هفتم فاجعه مسجد گوهرشاد آغا

گوهرشاد از تاریخ سلطنت و شاهشاه بهایوی در تیر ماه (۱۳۱۴) شمس طبع ۱۳۵۴ قمری پیش از اجتماع مردم در مسجد گوهرشاد (۱) شاه قنبد تبدیل کلاه بهلوی را بکلاه تمام لبه (شاپو) فرمان داد. زمام داران وقت در اجراء امر به شاه تیر میکردند هر چه زودتر منظور سلطان را عملی نمایند تا بدین وسیلت بدربار تقرب جویند، زمزمه کشف حجاب که نتیجه تغییر فرم و تبدیل کلاه است ساعه اکثریت ملت را میخراشید، همه شورش و انقلاب، آثار وحشت و اضطراب، میان خاص و عام تولید می نمود؛ یکی حدیث من سن سنة سیئة فله و زر من همل به الی یوم القیعة بر زبان میراند.

دبکری ترجمه مضمون خبر را بشعر مای روم استشهاد میکرد که:

(هر که او بنهاد ناخوش سنتی \* سوی او لعنت رود هر ساعتی)

مأمورین اجراء، خود را معذور، و اکثریت ملت خویشتر را مقهور میدانست. آن دسته در اجراء امر شاه برای اینکه موضوع، زودتر عملی شود نگران، و این دسته حیرت زده منتظر فرج از آسمان، متملقین درباری را عقیدت این (چه فرمان یزدان چه فرمان شاه) مؤمنین و مقدسین را رأی بر این که: «هن تشریف یقویم فیه هفتم» اقلیت زورمند، تغییر کلاه و رفع حجاب را منشاء سعادت و مظهر هدایت تفسیر می کرد؛ و اکثریت ضعیف و ناتوان، عملی شدن این مطلب را مخالف شریعت نبوی و آیین اسلام می پنداشت (هر کسی را هوسی در سر و کاری در پیش) «سیدان الله!؛ این چه اوضاع؛ و آن؛ چه کالا و متاع است؛ که (گروهی این، گروهی آن، پسندند) در چنین موقع بحرانی واعظ معروف خوش بیانی مانند آقا شیخ تقی پسر نظام الدین یعنی «بهلول» در فردوس منیر می رود و بعضی از حرفها را که منافی با سیاست وقت است میزند؛ شهربانی محل، در صدد دستگیری او بر می آید

(۱) ملکه ایران زوجه شاه رخ شاه پسر امیر تیمور مادر بایسقر نویسنده معروف میباشد. ابوسعید نوه میرانشاه بن امیر تیمور که حکومت سمرقند را داشت بهرات آمده پس از مختصر زود و خوردی هرات را منصرف شد و گوهرشاد را که در آن شهر بود بتاريخ نهم رمضان (۵۸۶۱) بقتل رسانید؛ > حبيب السیر < \*

یکی از آقایان آنجا مرحوم « آقا نجفی » ببلول را فرار میدهد وی بتر بت آمده از آنجا وارد مشهد میشود . همین که واقعه منیر گناباد ببلول بشهربانی مشهد گزارش داده میشود و میخواهند او را دستگیر نمایند وی در آستانه پناهنده میگردد . شنبدم روز چهارشنبه ۱۸ تیرماه ۱۳۱۴ پیش از ظهر ، میان حرم مطهر ، ببلول زیر نظر مأمورین آگاهی و شهربانی قرار میگیرد چهار ساعت بغروب سه بعد از ظهر « از حرم بیرون آمد » میرود میان ایوان عباسی صحن کهنه ناهار میخورد بعدا کفش خود را زیر سر گذارده میخواهد بعد از بیداری مأمورین شهربانی نزدیکش آمده ببلول را میگویند : کسی شما را در خارج بست کار دارد جواب میدهد: بروید من از شما زرتنگترم . مدتی است از من تعقیب دارید شما میان حرم نبودید؟ بالجله نزدیک غروب آفتاب از صحن خارج میشود مأمورین شهربانی در صدد دستگیری او برمیآیند ببلول آنها را دشتام داده بطرف صحن مراجعت مینماید مأمورین جسورانه او را تعقیب کرده ، درب کشیکخانه میان دربانها و ایشان مشاجره شروع میشود اینها میخواهند ببلول را بشهربانی ببرند دربانها جلوگیری میکنند و میگویند تا اجازه از مافوق ما نرسد وی را بشما تسلیم نمیکنیم در این اثناء همهمه میان صحن و اطراف بست مفاقد که ببلول را گرفتند ازدحام غربی در کشیک خانه میشود هر کسی میبرد ببلول کیست؟ و کجاست؟ ببلول میگوید : برویدای یغیرت‌ها ، مرا بجال خود بگذارید . حال هنگام مغرب ، هوا روپتاریکی است . دربانها بما مأمورین میگویند ما ببلول (۱) را اینجا نگه میداریم اگر اجازه رسید او را بشهربانی جلب کنید ما حرفی نداریم ، ولی هیجان عامه

(۱) ببلول شکلا و قیافه همانطور است که در روزنامه بهار ذکر شده است در سال « ۱۳۱۳ » شمسی که قم مشرف بودم مشارالیه را حجره شیخ رجبعلی نیشابوری ، مدرسه مرحوم فیض ملاقات کردم مشغول عندها نشوون بودیم دیدم شیخی سیاه جرده شالی بسریچیده عبا نازکی بدوش انداخته پیراهن بلندی که ساق پایش را گرفته بود پین پوشیده بر ما وارد شد ، پس از معرفی طرفین که بوسیله شیخ نامبرده بعمل آمد ، گفتم هانوانه میل کنید عتدراورد که حالم خوش نیست یکشاهی بشیخ رجبعلی داد که برود خاکشیر بگیرد ضمنا خط مرادید اظهار کرد خوب است . اشعار مرا شما بغض خود بنویسید گفتم من در شرف حرکت موزت میخواهم مرا گت : امشب تلان جامنیر میروم شما هم بیاید چون وصفش را شنیده منظر شهر اندیده و در رفتم آن مجاسی ، دیگر . او را دیدم مگر یکسال بعد مسجد گوهرشاد روی منبر؛



بالاخره شیخ را از چنگال طرفین رهایی داده باسلام وصلوات از دارالسیاده وارد مسجد مینماید از کثرت جمعیت صفوف جماعت بر هم میخورد و بلافاصله بهلول میان ایوان مقصوده نزدیک مناره منبر می‌رود. در این اثناء مرحوم میرزا طاهر متولی مسجد و آقا عبدالحمید مولوی و خطیب مسجد از دالان قبله وارد جامع کبیر میشوند مبینند بهلول روی منبر نشسته مشغول صحبت است آقا عبدالحمید با اشاره و دستور متولی می‌رود بالای منبر شیخ که بگوید، حال موقع اینطور حرف‌فانیست بخیال اینکه آشوب احتمالی را فرو نشاند کشمکش شروع میشود در این بین منبر کج شده هردوشان میافتند روی زمین یکمده از حاضرین بای منبر از جا حرکت کرده، مولوی را هر چه سخت‌تر میزنند بالاخره خدمه مسجد او را از زیر دست و پای مردم نجات داده می‌برندش مر یضخانه و تاپکپشته تحت معالجه مینماید! بهلول دوباره منبر می‌رود و میگوید: مردم اسلام خراب شد! دختر نه ساله حرام (۱) زن فاحشه حلال! (همهمه مردم) بهلول با دست اشاره میکند: ساکت، آرام. باز میگوید مردم شما گله‌اید. آقای حاج آقا حسین قمی، شیبان، من هم سگ گله بهلولی هم گرگ گله! در این وقت «آقا سید علی احتشام نواب» از میان جمعیت حرکت کرده می‌رود روی منبر. جماعت حاضر



آقا سید علی احتشام نواب

خیال میکنند نامبرده می‌خواهد بر ضد بهلول سخن‌رانی نماید در سدد برمیایند که او را هم بمولوی ملحق کنند بر فور نواب احتشام چیزی بگوش بهلول میگوید و او مردم را متذکر میشود که احتشام از ماست حرف او حرف من است متعرض او نشوید. آنکاه آقا اول نشان کلاه بهلویش را کنده میبوسد (از لحاظ اینکه نشان در باز رضوی است) و میان بفلش میگذارد سپس میگوید لعنت بر این کلاه

(۱) اشاره است بقانون ازدواج که اخیراً وضع شده بود که دختر و پسر قبل از ۱۸ و ۴۰ سالگی حق ازدواج نایکدی بکنند ندارند و بندهم مخاطب هم اعلام شد و مجازات هم برای متخلفین مین گزید!



۵(۲۶۴)

ومؤسس آن و کلاهرا (۱) با رده کرده، دورمیا ندازد؛ بعدا بهلول میگوید: مردم من امشب نیامدهام برای شفا صحبت کنم بلکه آمدهام شمارا برای فردا شب کهشب جمعه است دعوت کنم که چندکلمه حرف دارم البته هرکس را دیدید خیر کنید بیاید مسجد سیس بدون واهمه راجع باوضاع مملکت و کلاه فرنگی «کلاه تمام لبه» بیانات و انتقاداتی کرده از منبر فرودمیآید و مجلس اول باین ترتیب ختم میشود. شب جمعه ۲۰ تیرماه بهلول ابتداء میان مسجد بعدا صحن نومنبر میرود تا طلوع فجر روی منبر قرار میگیرد. گاهی میان ایوان طلای صحن، حرف میزند زهانی ساکت است گاهی میخوابد بعد از مدت زهانی کم بیدار میشود. بدیبهی است غیر از بهلول عده ای دیگر از قبیل احتشام و شیخ حسین اردبیلی و جز این دو نفر روی منبر بوده اند که بکمک هم جمعیت را بصحبت نگاه داشته مجلس را اداره میکردند. یکی از اشخاصی که پای منبر بهلول از ساعت چهار از شب رفته تقریبا ده ونیم بعد از ظهر «تاصیح حضور داشته برای نگارنده چگونگی را این طور نقل کرد که: وارد صحن نو شدم دیدم بهلول باجمعی از شیوخ، روی منبر نشسته مشغول صحبت است نزدیک ساعت ۱۲ بعد از ظهر یعنی نصف شب بهلول روی منبر خوابید، احتشام هم از منبر فرود آمده بجمعیت گفت:

(۱) شاه فقید بسال ۱۳۰۷ شمسی دستور داد که مجلس شوری لایحه لباس متحدالشکل را بمجلس آورده و کلاه دارالشوری آن قانون را تصویب نمایند و از قضات تاریخ سال تبیین فرم بانام «رضاشاه» بحروف ابجد مطابق است. اینست سواد مراسله اداره معارف خراسان که بدروسه متوسطه دولتی مشهد تحت نمره ۴۰۳۷، مورخه ۱۳۰۷٫۱۸٫۱۹ ابلاغ شد: دائره مدرسه متوسطه نظر با بلاغ مقام منبع ریاست وزراء عظام دامت شوکته مقرر شده است عموم مستخدمین دولتی ملبس بنیم تنه و کلاه پهلوی شوند لئانرا روز دهم آبان ۱۳۰۷ برای تهیه لباس مهلت داده شده، و چنانچه از تاریخ مزبور عموم اعضاء و مستخدمین و کارکنان معارف و مدارس ملبس بلباس فوق الذکر نشوند مستخدمینی که سابقه خدمت دارند منتظر خدمت و مستخدمین کنتراتی ببقیه کنترانشان خاتمه داده خواهد شد. از طرف رئیس معارف و اوقاف ابالتی خراسان - ادب بپنوردی سواد متحد المال نوب پجناب آقای آقا شیخ محمد حسن هروی معلم محترم ادبیات و عربیات مدرسه ابلاغ میگردد که مفاد آنرا بوقع اجرا بگذارند.

کفیل مدرسه متوسطه دولتی مشهد - رضا مزینی.

«رفقا! خوابیدم مثل گوسفند» و خودش از میان جمع بیرون شد. ساعتی نگذشت دوباره برگشت و رفت روی منبر سپس اظهار داشت این شبهه شب‌گیره وزاری و آل‌هی امین گفتن است \*  
 و باید احیاء داشت بعدا شروع نمود بخواندن دعای کمیل (۱) و خفتگان يك بك بیدار شدند درین خواندن صدای احتشام گرفت شیخ حسین محرر اردبیلی دعا را تمام کرد همینکه دعا تمام شد دوباره بهلول خوابید احتشام رفت خیرات مقبل، سپس او را با چراغ توری آوردند کنار حوض وسط صحن نو، وضو گرفته آمد میان ایوان طلا رفت بالای منبر با بهلول (۱) نجوی کرد، طلوع فجر نزدیک بود، احتشام روی ب مردم کرده گفت آقایان هر وقت مؤذن بالای گلدسته اذان گفت شما هم اذان بگوئید چه صبح، چه ظهر، چه شام، در این اثناء فجر صادق طالع شد؛ \* دو فجر است، صادق و کاذب»

(۲) منبر بهلول نظم و ترتیبی نداشت که اتفاق می افتاد که هفت‌هشت نفر روی منبر قرار می‌گرفتند و هر کدام از آنها یکی بعد از دیگری سخن رانی میکرد.

(۱) کمیل بن زیاد از صحابه، خاص حضرت امیر علیه السلام بود او گفت شب نیمه شعبان حضور امیر مومنان بودم آن بزرگوار فرمود میخواهی دعای حضرت خضر را بتو تعلیم نمایم عرض کردم بلی قربانت کردم آنگاه مولای متقیان دعا را بمن آموخت سپس مرا فرمود اگر میتوانی هر شب جمعه یا ماهی یکمرتبه یا سالی یکدفعه یاد مردمی عمر یکمرتبه این دعا را بخوان و دعاء معروف است \*

(۲) از منبره نقل شد که حجاج بن یوسف ثقفی در مقام آن برآمد که کمیل را بدست آورد وی مقصود او را درک کرده گریزان شد حجاج عطانی که بقوم کمیل که از سپاهیان کوفه بود مقرر میداد، قطع نمود چون کمیل مشاهده این حال نمود باخود گفت: ردی پیر و ناتوانم سزاوار نیست سبب اقطاع معیشت قوم خود شوم آنکه نزد حجاج آمد چون آن ملعون را نظر بر او افتاد گفت میخواستم ترا آشکارا مواخذه کنم کمیل در جواب گفت اندکی از عمر من باقیست بکن هر چه میخواهی که بازگشت من و تو بسوی خدای تعالی است و حضرت امیر؛ بمن خبر داده که تو قاتل من خواهی بود حجاج گفت بلی تو از جمله قاتلان عثمانی پس حکم کرد تا سر او را از بدن جدا نیاختند شهادتش بسال (۸۳) از هجرت بوده است و مجالس المومنین \*





## ✽(۳۶۴)✽

( سر از دریچه مؤذن برون نمود و سرود ✽ اذان اشهد ان لا اله الا الله )  
 جمعیت پای منبر از میان ایوان بیرون آمده میان صحن پراکنده شدند و شروع نمودند  
 باذان گفتن و احتشام خود اول اذان گفت وقتی که اذان تمام شد دوبرتبه همه برگشتند  
 پای منبر، میان ایوان، بهلول گفت من میخواهم غسل کنم پیراهن و شلوار و کفشم احتیاط  
 دارد پس از اندک زمانی پیراهن و زیر شلوازی و کفش و عبا برای او آماده شد، خواست  
 برود میان نهر خیابان غسل کند گفتند هوا سرد است زکام میشوی، اخیراً بعد از گفتگوی  
 زیاد رفت خیرات معقل غسل کرده نماز جماعت خواند و عده‌ای باو اقتداء کردند ۰ بعد از  
 نماز صبح رفت بالای منبر قدری حرف زد و موعظه نمود ضمناً هوا روشن شد خیر آوردند درب  
 های صحن و مسجد را بستند دیدم رنگ بهلول تغییر کرد ولی مردم را دلداری میداد در  
 این بین درب رواق دارالسعاده را هم که متصل بایوانست از پشت بستند و همچنین دربهای  
 حرم مطهر را شیخ ازدبیلی گفت: در حرم را چرا می بندند؟! یکی از حاضرین گفت:  
 تشویش نکنید. شیخ گفت: تشویش یعنی چه؟! آنوقت درب صحن پائین خیابان هم بسته  
 شد مردم خواستند بروند شیخ ترك گفت: نروید نروید مردم. اینجا احتشام گفت: باید  
 کار را عقلانی کردن میروم رئیس را بینم، جمعیت او را مانع شدند گفت پس ایشان را  
 بگوئید بیاید اینجا تا من باو حرف بزنم. ظاهر افسر یاسر گردی آمد، چند قدمی دور ایستاده  
 اظهار کرد چه فرمایش دارید؟ احتشام خواست از منبر فرود آمده باو صحبت کند در این  
 اثناء يك نفر دست بیشانی خود زده گفت: یا صاحب الزمان ادرکنی مردم بهیجان آمده  
 صدا را بیاعلی بلند کرده از جابر خاستند و داخل صحن شدند چه شد؟! که يك مرتبه  
 عده‌ای از سواره نظام که قبلاً درب صحن نو حاضر بودند بايك گروهان پیاده که در اطراف  
 بست و صحن و مسجد متفرق بودند خود را مهبای کار نموده بوسیله سه مسلسل شصت تیر  
 شروع بشلیک نمودند در همین شلیک عده‌ای مقتول و مجروح (۱) شده بقیه درب دارالسعاده را

۱ شماره مقتولین و مجروحین تحقیقاً معلوم نشد! بروایتی چهل نفر مجروح و ۱۵  
 نفر مقتول. بتقریباً ۸ نفر مقتول و ۲ نفر مجروح، دیگری اظهار نمود وقتی که گذارش  
 واقعه را بوسیله تلفون بنیابت تولیت اسدی دادند یکصد و پنج تن مقتول و مجروح  
 قلم دادند و علاوه کردند که محمد نامی هم از نظامیان کشته شده است و المهد علی الناقل



باز نموده داخل حرم میشوند خود بهلول هم جیبی زده بساعت هر چه تمامتر وارد حرم گردیده درزاوره حرم قرار میگیرد شخصی که شامد قضایا بوده اظهار داشت که پنجاه و پنج نفر از مقتول و هجروح دیدم که روی زمین افتاده اند!! «اتهی» دیگری نقل کرد: شب جمعه بالاخیابان منزلیکی از خویشاوندانم مغفیانه روضه خوانی بود بعد از آنم روضه چون شب نیمه رسیده بود همانجاماندم و خوابیدم مقارن طلوع آفتاب خواهرم مرادیدار کرده گفت: صدای شیپور و موزیک میآید برخیز برو میان خیابان بگمانم نظامی ها بیزارت می روند خواب آلود حرکت کرده با برهنه از کوچه آب میرزا وارد خیابان شدم دیدم یکعده نظامی چهار بچهار تحت فرماندهی سه چهار نفر صاحب منصب با طبل و موزیک از بالاخیابان بطرف سخن میروند من هم با آنها بفاصله چند قدم عقبتر برآه افتاده، عدای هم از نظامیها سواره اطراف بست بالاخیابان در گردش بودند و مردم را متفرق کرده میگفتند: بروید بروید چه خبر است؟ تا در بست رفتم و برگشتم ناگاه دیدم یکفر نظامی دماغش را دوستی گرفته میان درشکه نشسته است در حالیکه تفنگش را هم میان دو پایش نگاه داشته دو نفر نظامی دیگر طرفین او را گرفته با دو نفر سواره نظام سمت بالاخیابان حرکت میکنند، نزدیک کاراشرق رسیدم صدای شلیک بلند شد ترسیدم بطرف منزل روانه شدم و تا هفت تیر شردم «ظاهر این تیرها هوای بوده که ابتداء برای ترسانیدن متحصنین نظامیان خالی نموده اند» بعد از منزل بیرون شدم بینم چه خبر است؟! برادرم را دیدم از طرف بست بالاخیابان رو بمن میآید و مرا میگوید بیایعنهارا بین من چون طاقت دیدن نداشتم گفتم دیدم! در این بین دیدم نهشی خونین راهیان تابوت چوین گذاشته بسمت بالا خیابان میروند بفاصله کمی رفتم که نان بخرم شاگرد شوقری را مرده و خون آلوده دیدم روی تخته کنار نهر خیابان افتاده مردم اطراف نقش را گرفته اند «این جنازه را انکار نموده نزدیک کوچه تلکرافخانه قدم دیدم» در این بین درشکه ای گذشت و مسافر میرد در نظر آزان که اینجا ایستاده بودند و تفنگ هم داشتند مسافری را پیاده کرده درشکه چی را گفتند این نقش را ببر او با حال عصبانی گفت تاکنون من دو نقش برده ام بمن چه؟! بالاخره آن بیچاره بدبخت را میان درشکه گذاشته درشکه حرکت کرد من هم بطرف منزل روانه شدم «پایان» اگر بخواهم جزئیاتی را که شنیده یادیده ام در اینجا نقل نمائیم کلام طولانی میشود، بقرائمهوع نزدیک ظهر روز





☆(۲۶۶)☆

جمعه هاشینی حاضر میکنند که بهلول واحشام را ببرند شهر بانی، مردم ازدحام کرده آنها را از دست نظامیان رهائی داده بطرف مسجد گوهرشاد میبرند، و بهلول باز منبر می‌رود و غوغائی در مسجد پیا می‌شود. عصر همین روز آقا شیخ محمد صاحب‌الزمانی منبر رفته میگفت: مردم ما با کسی جنگ نداریم ماکه قوه نداریم ماکه روح نداریم ما میگوئیم بایکمشت مسلمان نباید اینطور رفتار کنند: مردم دید انم شما ها هر کدام مفتش یکد یگرید \* همه هم حضار مجلس \* بهلول می‌بند وضع بد شد از بالای منبر حرکت کرده میگوبد مقصود شما ها نیستید ما با هم متحدو یکی هستیم وصحبت شیخ را قطع میکند. بالجمله چنانکه آقای بهار می‌نویسد \* این سخنان منبری در خارج مسجد طنین انداز میشود منطبق آنها بگوش هم می‌رسد طرفدار پیدا میکنند بطوری که یک منصف نمیتواند بروی آنان تیر افکنند را اجازه دهد. لشکریان بوضعیت مشکلی دچار میشوند آنها که آن روز ها فرمانده لشکر شرق را دیده‌اند میگویند غالباً در هنگام سخن لرزه بر اندامش می‌افتاد و روحش با دستور هائی که از بالا بشمار رمزی پاک‌روان داده میشد سخت بیمناک و هراسناک بود و از مسئولیتی که میدید با جان و حیثیت و ایمان او بازی میکند تکان می‌خورد. اینجا قدمی برداشت که تا اندازه‌ای عاقلانه نبود سرگردی که صلاحیت و ساطت بین یکشهر و دولت را نداشت برای مذاکره با مسجدیان فرستاد که متفرق شوند این سرگرد بمسجدیان و منبریان تذکراتی داد که خوبست متفرق شوند ولی لحن و بیان غیر عادی. لهجه تند سخن تلخ، پیام زنده‌ترساننده، القاء مطلب هراس انگیز و تهدید آمیز (۱) از این کار نتیجه خوب گرفته نشد فرماندهی روی سخن را بطهران گردانید آنچه هم بجز قهر و عنف و خطاب چیزی دستگیرش نشد اینجا سنگری بود که اگر باخوی جنگجویی در آن وارد نمیشدند

(۱) بابی روز شنبه یازدهم قریب بظهر که این سرگرد می‌آید مسجد برای اصلاح بهلول از منبر بزبر آمده ملاقات حاصل میشود ولی از آنجا که مفاد و جادل هم بالتی هی احسن، عملی نمی‌شود سخنانشان نتیجه‌ای نداد. دسعدی گوید:

(دزشتی و نرمی بهم در به است چور کزن که جراح و مرهم نه است)

پس از مذاکرات زیاد عاقبت بهلول گفت: شما میخواهید ما را مانند مرغ دست و پا بسته صید کنید؛ حرکت میکنم و می‌روم دنبال کارش.

صد درصد کار تمام شده بود و مردم متفرق میشدند. از جمله پیشنهادات «جدیدان یکی این بود که ما از اینجا حرکت نمیکنیم تا خبری از آقای حاج آقا حسین بمانرسد؛ و دیگر آنکه بایسته است شیخ غلامرضای طبسی و شمس نیشا بوری بهشهادت مراجعت نمایند \* نام بردگان را شهر بانی در ابتدای هیاهو از لحاظ اینکه جزو مبرزین اهل منبر بودند از مشهد بشهرستان نیشابور حرکتشان داد؛ آقای حاج آقا حسین قمی هم قبل از اجتماعات مردم در مسجد، بتفصیلی که در «بهار» مندرج است عزیمت طهران نمودند. بخیال آنکه شاه را ملاقات نمایند و ضمناً درخواست کنند شاه از عملی شدن کلاه تمام لبه خود داری نماید. همینکه وارد شاه عبدالعظیم میشوند روز اول ورودشان بالغ بر دوست نفر کما بیش از طبقات مختلفه بدین آقا میروند ولی روز بعد نظامیان برحسب دستور، از ورود مردم



مرحوم آیه الله حاج آقا حسین قمی

نزد آقا جلوگیری می نمایند حتی اینکه شنیدم آقا بان امام جمعه خوبی و بهیانی هم که برای ملاقات میروند آزان، مانع میشود و میگوید اجازه ندارم؛ تلفون بطهران میگردد جواب مساعد نمی دهند، ما بوسانه بر میگرددند، بالآخره در اوائل جمادی الاولی آقا باهشت تن از خانواده شان عازم عتبات عالیات میشوند؛ پس از حرکت آقا بطهران تجار و اصناف و طبقات مختلفه شهری تلگراف فی خطاب بشاه نوشته بدین مضمون: در این موقع که حضرت حجة الاسلام آقای قمی عازم مرکز، و قصد دارند ذات شاهانه را بمسائلی که مورد نظر





### ☆ (۲۶۸) ☆

است متوجه دارند (۱) استدعای اصغای مطالب ایشان را که زبان حال عموم مسلمین و اهالی خراسان است داریم. و نیز بیانات دیگر در همین زمینه تلگرافاتی نوشته شده بود و بامضاء عده‌ای رسیده بود شهر بانی امضاء کنندگان تلگرافات را که عده خیلی زیاد بودند توقیف و تلگرافات آنها را نگذاشت مخایره نمایند؛ توقیف آن عده که همه رؤسای شهری و صنفی بودند مردم را عصبانی کرد برای استخلاص آنها در مسجد جمع شدند قبل از این اجتماع بود. بالاخره اهالی تلگراف حضوری باشاه خواستند بکنند اجازه ندادند! \* بهار \*

از این رو ساعت تا ساعت بر عده مسجدیان می‌آفرود (۲) مؤلف قیام خراسان می‌نویسد:

(۱) مسافرت آقای قمی از لحاظ فشار با کروان بوده که توسط پسر آقا، حاج آقا مهدی باشان ابلاغ می‌کند که « چون دولت تصمیم جدی راجع به وضع کلاه و غیره دارد ماندن شما در مشهد صلاح نیست » لذا آقا هم بغیال اینکه اقامتشان باعث تنه و آشوب نشود با مساعدت استخار، روز سی ام ربیع الاول، بدون تظاهر عزیمت طهران نموده‌اند (بهار) ۲ چنانکه روز شنبه پس از مذاکره بهاول باسرگرد و مراجعتش بسمت منبر، عده‌ای از مردمان دهاتی و قلعگی وارد مسجد شدند بهاول دستور داد با نهانان و خیار بدهند و خود بالای منبر شروع کرد بصحبت کردن و ضمانت میگفت: مردم در دنیا بعضی از سگها هستند که نسبت بار بایشان باوقایند، هر گاه بصاحبانش ظلم و ستمی وارد شود، تا بتوانند از آنها دفاع می‌کنند و اگر خود نتوانند، بدیگران بوسیله دم چنبایدن و حرکات غیر عادی حالی می‌کنند که از ایشان در خطر است، چنانکه باین ترتیب هم مقصود بعمل نیامد خود را بزمین و آسمان میزنند تا هلاک شوند؛ مردم از باب شما در شاه عبدالعظیم میان چاه افتاده می‌خواهند او را مسموم کنند، مردم مرا مثل دیشب تنها نگذارید و بقرار موع او آخر شب شنبه بیش از ۴ نفر برای منبرش نمانده‌اند، رفته‌اند، بعد امیگوید شنیده‌ام بعضی می‌خواستند مسجد پیره زن را چادر بکشند دیگران مانع شده‌اند من اگر میتوانم چادر سر مادر و خواهرم را می‌آورم تا مردم میان گرمانباشند در این موقع شیخ اردبیلی از جا حرکت کرده می‌گوید: مردم چادر! مردم چادر! بالاخره پویش و چادر مخصوص مسجد ذوالفقار را با د و تیرک آوردند و مسجد پیره زن را چادر کشیدند و آنجا را محل مخصوص بانوان قرار دادند چرا که دستور بود زنها با مردها نباید در یک مجلس باشند، و این مجلس را آقای احتشام در چالپکه شالریبیزی بر سریش پیچیده بود اداره، و برای بانوان سفترانی می‌کرد.

روز دیگر اوضاع شهر تا حدی وخیم مینمود جمع زیادی در مسجد گوهر شاد گرد آمده بودند واعظی بلند قد کوسه ژولیده ولی مسلمان و دارای احساسات مذهبی بوعظ مشغول بود؛ این مرد که دارای ظاهری ناآراسته و باطنی مملو از ایمان و تقوی بود؛ مردم را بتعلیم شعائر اسلام و تمسک بقواعد و اصول آن دعوت مینمود؛ مردم آن بان زیاد میشدند و آقای واعظ که معروف ببهلول بود مردم را متوجه تکلیف دینی خود میکرد. این مرد در میان توده مجرب بود خود نیز شخص بی آلاچی بود و هیچ داعیه‌ای نداشت گرد چاه در مقام نمیکشت و همین صفات او را در نظر محترم کرده بود؛ او از روی عقیده اسلامی تصور میکرد اگر مردم در مسجد گوهر شاد که یکی از اماکن مقدس است و مجاور بادو صحن قدیم و جدید و مرقد مطهر است تجمع کنند کسی یاری تعدی با آنها را ندارد و قطعاً بمطالب حق آنها گوش خراهند داد ولی متصدیان امر خراسان که گوششان باین حرفها بده کار نبود ناچار بودند برای رو پوشی کردن مسئله از هر گونه اقدامی فرو گذار نکنند مخصوصاً که تغییر کلاه یکی از تصمیمهای قطعی دولت بود و اگر در مشهد پشرفت نمیکرد بالطبع در سایر شهرها هم باشکال برمیخورد؛ بهر حال بنای دولت آن روز بر این بود که تصمیم های خود را هر طور که شده بدون آنکه هیچ ارزشی بتماایل و احساسات ملت بدهد بموقع اجرا گذارد؛ در اینجا بر حسب همان سیاست لازم مینمود هر چه زودتر باین احساسات ضربت قاطعی بزند و بهر نحو شده اراده خود را تحمیل نماید؛ او میگوید کلاه شاپو خوبست و همین دلیل باید برای ملت کافی باشد؛ زیرا گفته دولت و وحی منزل است اما برای انجام منظور خود باز راه غلطی مینمود یعنی سیاست زور را اعمال کرد و اقدام بیبازداشت بهلول کرد و آن مرد بی آلاچی را آنشب در کشیک خانه آستانه توقیف نمودند ولی این اقدام نتیجه بدی داد و مردم که بواعظ خود دل بستگی داشتند بتجمع خود افزودند و بهلول نیز آزاد شد و مجدداً بوعظ و تشجیع مردم پرداخت جمعیت نیز بیش از روز قبل بود و مردم تصمیم گرفته بودند از مسجد خارج نشوند؛ بازار نیز بسته شد و برای محتسبین از دالان قبله مسجد خوراکه میآوردند و دیکهای عدس و برنج و غیره بنمت مسجد رام افتاده بود؛ چنین خوراکها باین ترتیب از کسی شنیده و دیده نشده این روز در مشهد معروف بعاشورای نانی شده است. زیرا در مثل این روز روسپای تزاری باستان رضوی توپ





❖ (۲۷۰) ❖

بستند !! بالجمله ، این اوضاع مداخله قوای دولتی را ایجاب میکرد و همین مداخله موجب زد و خورد میان دوطرف گردید و جمعی در این میانه کشته و زخمی شدند\* انتهی\* شب شنبه یازدهم ربیع الثانی آقایان حاج شیخ مهدی واعظ و حاج ملا عباسعلی محقق منیر میروند حاج شیخ با ملاحظه سیاست وقت صحبت کرده اظهار میکنند : ما با کسی طرف نیستیم ما می گوئیم چرا عرایض و تلگرافات ما را بشاه نفرستند ما بشاه تظلم نکنیم بکه رو بیاریم و\* و\* و محقق هم در همین زمینه حرف میزند اما با کلمات زننده، در ضمن کلاه تمام لبه را مورد انتقاد قرار داده میگوید اگر بدیده بصیرت باذره بین نگاه کنیم ، زیرا این کلاه چیزهای بیبیم ، و در موقع مرتبه خوانی هم چنین اظهار میدارد\* امشب حضرت رضا عزا دار است امشب آقا علی بن موسی چهل نفر مهمان دارد\* در این روز جمعی از اوباش و غوغائیان کلاه های پهلوی و کراواتها را از هر کس زورشان میرسید ربوده و پاره میکردند چنانکه کلاه کاسکت یکی از منسویین نگارنده را که زائری بود تازه وارد ، از سرش ربوده پاره کردند ؛ خلاصه روز جمعه یازدهم پیش از ظهر بمسجد رفتیم بازارها تعطیل و دکا کین تمام بسته بود جمعیت زیادی اطراف مسجد و پای منبر ها\* از امروز منابر متعدد بود ، جمعند ولی نظمی در کارشان نیست ببلول باعده ای روی منبر ساکت نشسته ؛ سیدی هم میان ایوان متصل براه رو پایین پا منبر رفته جمعی پای منبرش ایستاده و نشسته اند\* عده ای هم از ائمه جماعت و علماء ، میان اطاق فراشهای مسجد نشسته مشغول مذاکره اند\* اطراف مسجد طوفی زده از پایین بارفتم سخن نو برای تحقیقات و معاینه هدفهای کلوله نظامیان ، چون منظره تازر آمیزی را مشاهده کردم از صحن بیرون شده داخل فلکه جنوبی شدم ، بول خیابان طهران که رسیدیم دیدم يك گروهان سرباز پیاده نظام رو بروی کلاتری کنار راه، پیاده رو، روی زمین نشسته اند و هر کدام پوتی روی شانه جمایل کرده ، تفنگی هم بدست دارند . کوچه نزدیک بکلاتری که از آنجا میروم بطرف گندم آباد مهمات جنگی وسط کوچه میان راه توده شده بود و راه عبور را مسدود کرده بود ؛ منزل آمدم بعد از صرف ناهار خواستم بخوابم بین خواب و بیداری شنیدم آوازه های دردم و بر همی را که میگفتند : یا حجة این الحسن جعل علی ظهورك فمیدم خلق ، ملا و بیستمیزی

را از خانه اش بمسجد می برند خواب از سرم رفت پس از صرف چایی سه ونیم بعد از ظهر از منزل بیرون شدم، سر کوچه که رسیدم یک نفر شاہو بسررا دیدم؛ باخود گفتم در این موقع او چرا پیش قدم شده؟! وارد خیابان شدم دیدم عده زیادی سرباز و آژان سواره درگرددش هستند لیکن جلوگیری ندارند از غوغائیان، و مردمی که باعلم و بیرق بسمت مسجد میروند؛ نزدیک بست بالاخیابان رسیدم دیدم يك عده سواره نظام قزاق بعجله از فلکه جنوبی داخل فلکه شمالی شدند شمردم با صاحب منبشان ۴۵ نفر بودند. داخل بست شدم چشم افتاد یکی از اطاقهای فوقانی وزواری دیدم يك نفر تفنگی میان چند نفر زن و بچه مسافرین ایستاده کشیک میکشد بعدا معلوم شد میان هریک از حشرات، يك نفر نظامی مأمور است که آنجا باشد. از بازار بزرگ بایک نفر آشنا صحبت کنان وارد مسجد شدم دیدم بهلول با چندتن از اهالی منبر میان ایوان مقصوره روی منبر نشسته، جمعیت زیادی پای منبر او ایستاده و نشسته اند ولی بهلول با رفقایش سر گرم صحبت است. ملاها هنوز از نا هار برنگشته اند، مسجد پیره زرا طهرانیها جادر کشیده اند (۱) شیستان امام جمعه را با شیستان خادم باشی نطقه الاسلام قالی فرش کرده اند که فردا اصناف هم مسجد مآجسن و جمع شوند.

اطراف مسجد گردشی کرده رفتم میان صحن نو قدری آنجا نشسته صحبت واقعه روز گذشته با دوستی در میان آمد گفتم نظامیان عجب بی رحمی بخرچ دادند بالینکه در پیشانی سردر صحن نو بخط درشت نوشته شده «ن دخله کان آمنا» این ستمکاران از همین

نقطه شصت تیر بروی پناهندگان و متحصنین صحن و حرم مطهر استند :

( آتش با آشیانه مرغی نمیزند \* گیرم که خانه خانه سبب نبی نبود )

بعد از نیم ساعت بمسجد مراجعت کردم ساعت چهار ونیم بعد از ظهر بود دیدم بالغ بر دوست نقر زن میان مسجد پیره زن بر سر وسینه میزنند هنگامه غریبی بر پا بود سپس فاصله کمی همان عده قرآن بدست گرفته بقصد تلکرافخانه از دالان کتابفروشان بیرون

از مشاهده این حال بخاطر آمد اوضاع چهل و چهار سال قبل یعنی چنانکه ابتدای انقلاب طهران مردم برای درخواست عدالتخانه و مشروطیت در مسجد شاه وسقار تخانه انگلیس اجتماع کرده بودند؛ همانطور هم در همین مسجد اصناف گرد آمده بودند :





## ☆(۲۷۴)☆

شدند و کفشکن حالیه طولی نکشید مراجعت کردند \* باز آنها جلوگیری شد \*  
 در این اثناء دسته‌ای سینه زن بادو بیرق که بر آن بخط سبز ، کلابتان دوزی شده بود  
 السلطان علی بن موسی الرضا نوحه کُنان و سینه زنان از میان بازار وارد مسجد شده از طرف  
 شرقی مسجد بطرف منبر بهلول ره‌سپار گردیدند. در این حال ، آقا شیخ محمد صاحب الزمانی  
 بالای منبر بهلول ایستاد و شروع بنطق نمود. فاصله ای نشد که دیدم بالغ بر دوست نفر  
 از اهالی دهات اطراف ، باچوب وچماق و داس وچپارشاخ آهنین ، یاعلی گویان از میان بایین  
 پا وارد مسجد شدند (۱) حقیقه هنگامه دیدنی بود ؛ گریه و ضجه طبقات مختلفه ، هرامپوت  
 و متحیر ساخت بیکی از آشنایان گفتم خدا رحم کند و بخیر بگذراند عاقبت این حرکات  
 راچوب وچماق ، در مقابل مسلسل چه کاری انجام میدهد تصدیق کرد از یکدیگر جدا شدم  
 چون حرفهای شیخ محمد رانمی شنیدم متوجه مسجد بیرزن شدم دیدم آقای احتشام‌روی منبر  
 برای بانوانی که فضای آنجا را پر کرده‌اند صحبت میکند . نزدیک غروب آفتاب بود اوضاع  
 را بد دیدم از مسجد بیرون آمده ، بطرف منزل روانه شدم خارج بست بالاخیابان دیدم عده  
 زیادی قزاق خطرناک سواره از فلکه جنوبی داخل فلکه شمالی شده بسرعت میتازند و صورت  
 هایشان پر از گرد و غبار بود معلوم شد تازه وارد شده اند ، وارد منزل شدم پس از ادای فریضه  
 و صرف غذاء بواسطه خستگی و بیدار خوابی چند شبانه روز پشت بام خوابیدم نزدیک سحر  
 ساعت ۱۲ نصف شب صدای شش تیر تفنگ و یک تیر دیگر بفاصله کمی مرا از خواب بیدار

(۱) این منظره بخاطرم آورد واقعه ۳۴ سال پیش را و موقع قیام یوسفخان هراتی  
 و طالب الحق برضد مشروطه ، که در همین مسجد بودم ، دیدم يك عده صدق‌نوی از دهات  
 اطراف بایکی از علمهای بزرگ مشروطی شکل درحالی که بچه‌ای بسن هفت هشت  
 ساله برراس مشروط قرار گرفته از میان بازار بزرگ وارد مسجد شده آمدند جلو  
 اطاق طالب الحق که واقع بود بالای کفش کن، متصل بدار الحفاظ مسجده طالب الحق ،  
 جلو آنها آمدو گفت : السلام علیکم یا انصار دین الله ورحمة الله و برکاته ، بلی تداعی  
 معانی سبب میشود که در موقع ، خاطره‌های بیشین مانند پرده سینما جلو چشم  
 انسان دفیله داده ، از نظر دور میشود ، ایزد متعال بهمه مسلمانان چشم بصیرت عطا  
 فرماید که بظواهر امور فریفته و مغرور نشوند .



کرد چون خیلی کسل بودم مجددا خوابم در نبود برسم همیشه اول طلیمه از خواب بیدار شده مشغول ادای فریضه و تعقیبات گردیدم، پس از صرف چائنی و چاشت، پسر کوچکم را گفتم برو مسجد بین چه خبر است؟ او رفت طولی نکشید برگشت گفت: آقا تا سر کوچه رفتم آنجا مذاکره بود که دیشب (۱) نظامیان داخل مسجد شده عده ای را کشته اند حالام کسی را نمیگذارند عبور و مرور کند. من که قبلاً این حادثه را حدس میزدم بعلاوه تیر و تفنگ شبانه هم اقوی دلیل بر صدق گفتار پسریم بود از جا حرکت کرده بدو پسریم سفارش کردم از خانه بیرون نروید تا من برگردم، از کوچه آب میرزا داخل خیابان شدم دو ساعت از روز گذشته بود دیدم بیشتر از دکانین باز و بعضی هنوز بسته است غالب مردم در حال بهت و سکوت هستند آژانها کسی را نمیکنارند کنار دکانین بسته شده بنشینند و نشستگان را هم حرکت میدادند صبهان الله احدی را جرأت مذاکره فاجعه شب گذشته نیست: کان علی رؤس الطیر! عده ای قزاق سواره در گردش و رفت و آمدند بیست بالاخیابان رسیدم از دور دیدم درب صحن کهنه باز است يك عده سر باز پیاده درب بست ایستاده مردم را از ورود بصرح مانع میشوند داخل فلکه جنوبی شدم مگر از مدرسه دو در وارد مسجد شوم دیدم آنجا هم عده زیادی از پیاده نظام با تفنگ قدم بقدم ایستاده نمیگذارند احدی از پیاده رو حرکت کند ما یوسانه برگشتم بطرف فلکه شمالی که بروم مسافر خانه میرزا ابوالقاسم اصفهانی دیدن یکی از منسوبین، مرحوم میرزا ابوطالب خان موجد شیر همايون که تازه بقصد زیارت باخانواده اش وارد شده بود. ابتدا دلاننداز مانع شد لیکن بعداً اجازه داد. مقصود اصلی از این ملاقات تحقیق وقایع شب گذشته بود چرا که اطاق آنها مشرف بود بخوابان طهران و نزدیک هم بود بکلانتری، پس از ورود آقای موجد و تعارفات

(۱) شب یکشنبه آقا بان حاج شیخ مهدی واعظ، شیخ مرتضی عید گاهی حاج میرزا حسین سبزواری پیش از وقوع واقعه مسجد، منبر می روند ملازم آقای سبزواری ابتدا بابشان میگوید آقا منبر نروید. مردم آدم آقا را کتک میزنند که چرا این حرف رازد آقا منبر میرود افتتاح سخن بآیه: **امن پیچیب الموطار اذاهوا و یکشف السیه** مینماید کلمه ای چند نگفته یکی از اهالی منبر میاید با آفا سرگوشی میکند، ایشان روضه مختصری میخواند از منبر فرود میآیند.





❖ (۲۷۴) ❖

معمولی، پرسیدم دیشب شما چطور گذشت؟ جوابداد تا ساعت سه از شب (نه بعد از ظهر) حرم مشرف بودم وقتی که بیرون آمدم دیدم جمعیت زیادی میان مسجد مجتمع و پراکنده هستند، ملاها نیز در جای خود «دارا لخدمه مسجد» نشسته مشغول مذاکره میباشند، پیر مردی آنجا ایستاده حرفهای آنها را استراق سمع مینماید؛ باو گفتم عموجان صحبت های آنها را من نمی فهمم تو جای خود داری بیا برویم، تصدیق کرده براه افتادیم آمدم که از دالان قبله مسجد بروم مسافرخانه آزانی از دور مرا گفت سیاهی کیستی؟ جوابدادم بطرف تو میآیم مرا خواهی دید، دوباره بزبان پرخاش گفت میگویم کیستی؟ گفتم بیا نزدیک تا ببینی کیستم قدری جلو آمده گفت خیلی کردن کلفتی گویا منشی باشی هستی! گفتم رتبه ام بالاتر است گفت از این راه برو گفتم از اول میخواستی بگویی. آمدم مسافرخانه شام صرف کرده خوابیدم در عالم خواب يك مرتبه صدای تیر بلند شد حرکت کردم ساعت را بچراغ ماشین که کنار خیابان بود نگاه کردم دیدم ۶ ساعت از شب رفته و صدای او راد و اذکار از مسجدبان شنیده می شد و چون آنها درهای مسجد را از پشت بسته بودند نظامیان عده ای از درب دالان مقبره شیخ بهایی برهنه ای بعضی از مفتشین نظمی که لباس میدل داخل مسجدبان بوده اند وارد مسجد میشوند: افسانه ای نتوان گفتنش که چون؟ و ضمناً نظامیان درهای مسجد را شکسته از چهار طرف یورش آوردند هر کس را می بیند (۱) با اسلحه گرم و سرد کشته و مجروح مینمایند: «رحوم حاج میرزا حبیب الله شهیدی میگوید: (این شهیدان را که اندر زیر تیش بسلند ❖ از ره باطل مفرما خونبهای نیست، هست!) آنچه مسافرین ما دیده و از مقابل اطاقشان که مشرف بخایبان تهران بوده برزده اند بنقل آنها يك کامیون مقتول و يك کامیون مجروح و چهار کامیون هم اسراء بوده اند اما اموالها تا هزار نفر مقتول و مجروح میگفتند و شماره هزار نفر متواتر بود ولی آنچه نگارنده بعدها شنیدم از منبع موثق تحقیقاً عده مقتولین و مجروحین بالغ بر ۸۵۰ تن بوده است !!

(۱) بهار دوا اینچاپین نوشته است: شهر نظامی است مردم خیلی کشته شده اند اجساد کشتگان در چند قطعه، بخلاف با کامیونهای بزرگ و غیره برده شده و در (گودال خشته الها خارج شهر) دفن شده خیلی از مردم زخمی بوده اند ولی آنها را جزء کشتگان در کامیونها ریخته و زنده بگور کرده اند!

خلاصه از مسافرخانه بیرون شده آمدم منزل؛ ناهارخوردم چهار بعد از ظهر روز یکشنبه از خانه بیرون آمده وارد خیابان شدم دیدم ماشینی از طرف بست بستم بالا خیابان حرکت میکند چهار دختر سر برهنه را شرفری بی خیابان کرده آنها ایستاده کف میزنند و میخندند؛ دکا کین سمت راست خیابان برعکس دست چپ بیشتر بسته بود نزدیک بست رسیدم تنه ای سرباز مردم را مثل صبح از ورود بصرح مانع میشدند ضمناً ۴۴ نفر قزاق سواره با صاحب منصبشان از فلکه جنوبی داخل فلکه شمالی شدند گویی از فتح الفتوح نیاوند برگشته اند؛ از هر طرف رفتم که داخل صحن و مسجد بشوم دیدم سرباز ایستاده و مردم را از ورود مانع میشود؛ آنگاه رفتم خیابان طهران دیدم صاحب منصبی با حضور رؤسای شهربانی مقابل کلاتری يك عمه سواره نظام را وسط خیابان مشق میدهد. روز دوشنبه ۱۳ ربیع الثانی بیش از ظهر درهای حرم باز شد؛ زوار و بومی زیارت مشرف شدند اما مسجد هنوز در تصرف نظامیها بود هیچکس جز خدمه مسجد اجازه ورود نداشت. هر چند شهر نظامی نیست ولی کسی جرأت ندارد از سر شب هفت بعد از ظهر عبور و مرور نماید من خود تا ساعت یازده بعد از ظهر دوشنبه بیدار بودم صدای بوق درشکه حرکت ماشین بگوشم نمیرسید چیز صدای سم اسبان نظامیان گویی شهر خاموشان است؛ روز سه شنبه ۱۴ ربیع الثانی پیش از ظهر رفتم مسجد برای بازدید و معاینه؛ دیدم جز درب دالان قبله و درب دالان مقابلش بقیه درها بسته است و تمام دروب را بطول يك قامت؛ نظامیان از وسط شکسته و باین ترتیب شب یکشنبه وارد مسجد شده اند و روز گذشته متصدیان مسجد از لحاظ فشار شهربانی دچار آورده لتهای دروب را تخته کوب کرده اند و همچنین با عجله تمام مسجد را تطهیر کرده اند مجدداً بعد از ظهر آمدم مسجد دیدم درهای مسجد باز و عده ای انگشت شمار؛ مشغول نماز و عبادتند. طوفی کرده اوضاع را معاینه مینمودم دیدم آجرهای نظامی دالان قرینه دالان کتابشروهارا که تطهیرش امکان نداشته برچیده اند و آجرهای کوچکی بجای آن فرش کرده اند و بعضی از قسمتها را کر گرفته اند و هنوز رطوبت مواضعی که خونها را زایل و تطهیر نموده اند باقی است؛ داخل دالان قبله شدم معاینه کردم که تمام این دالان مستطیل را از دو طرف با ارتفاع يك متر و نیم خونهای ترشح شده بدو ارا ابتدا تراشیده بعداً سمٹ کرده اند و ارسپهای شبتان مرحوم حاج سید عباس شاهرودی تمام شکسته و خورد شده است؛





## \* (۳۷۱) \*

مخفی نماند که بیشتر مردمان دهاتی و بی‌گناه میان همین شبستان ودالان کشته و مجروح شده‌اند (۱) بعد آدم کتار غرقه شبستان مرحوم میرزا ابوالقاسم سرابی نشستیم که رفع خستگی کرده باشم چشم افتاد بمؤذنی «میرزا علی اکبر» که میدانستم در شب کشیک او این اتفاق افتاده سابقه آشنائی اورا صد ازدم آمد و بهلولم نشست باو گفتم واقعه شب یکشنبه را بر ابرام شرح بده تا معلوم کنم چه بر سر شما و سایرین آمده است؟ جواب داد آنشب را تا ساعات شش از شب رفته که موقع مناجات بود مسجد جلو اطاق فراشها ایستاده بودم و مرا اجازه نمیدادند بروم بالا «یعنی بالای مأذنه و گلدسته» چون تا آنوقت شام فراشها را نداده بودند «معمولا بایستی دو ساعت و نیم از شب رفته شام بدهند» بمن گفتند حال برو شام بخور، باپسرم رفتم اطاق شام خوری دیدم عده‌ای مختلف از فراش مسجد و سید و طلبه و متفرقه سر سفره نشسته‌اند جای نشستن من نیست «برئیس‌مان گفتم باین وضع نمی‌شود ما شام بخوریم» جوابداد بلی امشب بی‌ترتیب شده در این اثنا یکمرتبه صدای شکستن درهای مسجد بگوشم رسید، اول در قبله باز شد، بقیه درها را نظامیان بیک دقیقه شکستند و داخل مسجد گردیدند در اینحال بهلول روی منبر بود و چراغهای برق هم میسرخت، پس از آن صدای یک تیر نوغان، از طرف جمعی که پای منبر بهلول نشسته بودند بلند شد که نظامیان بکدومه شلیک کردند؛ دیگر نفهمیدم چه شد؟ باپسرم مهبوت و متفکر اطاق پشت کشیک‌خانه بودم ناگاه دیدم یکی از نظامیان، تفنگ را مقابل من قراول کرده، در حالی که چشمه‌پایش خون آلود بود میخواهد مرا هدف کند؛ گفتم من از خدمه مسجد هستم، این را که شنید متعرض من نشد؛ اما در حین کشمکش دست من و شانه پسر من از

(۱) توضیح آنکه این بیچارگان همان مردمان دهات و قلمکی‌های اطراف شهر بوده‌اند که از سه فرسخی و کم‌تر و بیشتر پای پیاده آمده بودند مسجد، و بهلول دستور داد بانها نان و خیار بدهند پس از اینکه غذا خورده‌اند می‌آیند پای منبر بهلول قدری می‌روند نشینند بدبختها بلاوه آنکه مطالب را نمی‌فهمند از لحاظ خستگی و کوفتگی می‌روند میان همین شبستان میخواهند موقعی که نظامیان وارد مسجد میشوند اینها بخواب بوده وقتی بیدار میشوند که نظامیان بر سرشان پورش می‌آورند نظر باینکه راه بلد نبوده‌اند مورد دسترس آنها واقع شده، و طعمه اسلحه گرم و سرد میشوند؛

ضرب سر نیزه اش مجروح کردید من خود دیدم انگشتان دستش را بدستمال بسته بود \* سپس پرسیدم بعد چه دیدید؟ گفت دیگر از اطلاق بیرون نشدم \* سؤال کردم از نظایمان میان حرم هم رفقتند؟ جواب داد ابتدا درب دارالسیادة حسب المعمول بسته بود؛ بعدا در موقع مناسبات در باز شد و نظامیها داخل رواقها شده اند \* اما درب خود حرم بسته بوده است \* پرسیدم هنگام شلیک قشونیها؛ زنها در مسجد بودند؟ پاسخ داد خود متحصنین اول شب بآنها اختلال نمودند که بروید خانه های خودتان و اینجا ننماید \* سؤال کردم از کشته ها چه دیدی؟ جواباً اظهار داشت من رقت قلب دارم نخواستم کشته ای را ببینم، ولی بین طلوعین که از اطلاق بیرون شدم دیدم سه نش میان مسجد مقابل ایوان مقصوره نزدیک حوض آب افتاده بود \* وسط ایوان مقصوره هم محادی راهرو شبستان شیخ مر تزی بقدر ده من خون تازه ایستاده و جمع بود (۱) در این هنگام مؤذن بالای مناره مسجد شروع نمود باذان گفتن \* او هم سخن را بعد از اینکه موقع نیست قطع نموده از نزد من رفت \* در این شب ملاحظه نمودم که نماز جماعتی در مسجد منعقد نگشت \*

**(منظومه راقم این حروف، راجع بدین موضوع)**

در دوره پهلوی رضا شاه - شاهي که زد او بچرخ خرگاه - شد وقته طف دو بلزه تجدید  
 ظلمی توان شنید یا دید - این قصه اگر که شرح نواهی - هو جز همه گویمت کماهی  
 فرمان شاه پوچر آمد آذری - شد دور کلاه پهلوی طی - از بحر نمونه عده ای چند (۲)  
 هشتند بسر کلاه تر فند - جمعی ز مقدمین حق دوست - گفتند که این کلاه نه نیکوست  
 ماملم و این کلاه فرنگی است - پوشیدن آن بزرگ تنگی است - نزد عقلا بی کم و کاست  
 دنباله این کلاه پیداست - بودند چو زین قضیه ناشاد - رفتند بجامع گهر شاد  
**پهلوی نشست روی مئبر - با حالت زار و دیده تر - گفتا که رئیس مافلان است \***

(۱) مؤلف خود روز بعد فقط برای معاینه این قسمت وارد مسجد گوهرشاد شده ،  
 رفتم بطرف ایوان مقصوره ، دیدم همان محل را با اندازه یکمتر مربع دوغال گچ  
 ریخته اند . جزئیات دیگر را که از اشخاص بیغرض شنیده ام برای خوف از اطنان  
 بطبع ثانوی محول مینمایم انشاء الله . و غرض آقای حاج آقا حسین قمی است ،  
 (۲) ابتداء زمان آقای بهرامی درشکه چیها و شوفرها کلاه تمام لپه را بر سر گذارند .





☆(۲۷۸)☆

ماینکده گله اوشیان است - من انيز ساك بزرگ گله - خود بهلوی است گرگ گله  
 دین رفت ز دست و ما بخوایم - زی جانب حق نمی شتایم - از عقد و نکاح جمله بیزار  
 ز نهایی فو اچشد در کار - درم جاس بالرقص وال است - رقصیدن مردوزن حلال است  
 این مجلس شوروی که دارید - از خار چیان کنند تقلید - در مسلك و مشرب و آداب  
 اینان بمسجید غالب - مالیه بفکر مال مردم - عدلیه مجسمه تحسکم  
 نظمیه ستیزه جوی و خونریز - امنیه هماره فتنه انگیز - در هر گذری عرق فروشی است  
 این عاقبت بدخوشی است - بر ضد شر بعند این قوم - نه بیم ز حق نه باکی از لوم  
 آخر ز جهروسکوت دارید؟! - هم غیرت و هم بروت دارید - از چیست که مرده اید جمله  
 زیر لگداید همچو نمه! - گفتند که مار جال کاریم - افسوس که اسلحه نداریم  
 پی مولوی آن جوان بپاگ - بر منبر شیخ رفق چالاک - تا همه را فرود نشاند  
 بیغام ز تولیت رساند - یعنی که ترا کیت لنگ است - مشتاب که موقع درنگ است  
 ای شیخ نه موقع خطابت - خاموش نشستنت صواب است - بهلول از این سخن بر آشفت  
 در پاسخ مولوی چنین گفت - این مسجد و منبر است و محراب - از وعظ کنید منع اصحاب؟!  
 با مولوی از ره خصوصت - رفتار نمود با خشونت - هنگامه عام گشت بر پای  
 یکمده مرید خاست از جای - تا بر کفشد ز روی ملیر - در کشمکش او فتد یک بر  
 باهشت زدن و بالگد سخت - بیچاره مولوی بد بخت! - تا عاقبتش از آن میان  
 بردند سوی مر یضخا نه - بهلول دوباره شد بعنبر - گردش همه مؤنات مظفر  
 گفتا که مرا علقه ای نیست - هستی مرا افاقه ای نیست - از سر بگذشته ام در اینراه  
 آ ماده کشتنم علی الله - از یکطرف احتشام تو اب - از جوش و خروش گشت بیتاب  
 زی منبر شیخ اندر آمد - کم حوصله حوصله اش سر آمد - بر کند نشانه کلاهش  
 خاقی شده شیفته نگاهش - گفتا که منم یکی مسلمان - لعنت بکلاه و واضع آن  
 تلحال عقیده ام بر این بود - کین شاه بملک و دین امین بود - معاوم شدم در آخر کار  
 کاینشاه ستمگر بست جبار - از سال هزار و سیصد و چار - کو گشت بما امیر و سردار  
 زد تکیه بتخت پادشاهی - آورد بملک و دین تباهی - این گفت و کله فکند یک سو  
 مردم همه مست گفته او - بعضی دگر از سران منبر - گفتند که خاک پادمان سر

از چیست که جنبشی نداریم؟ - ایدون همه ارزشی نداریم - نروت زمیانه رخت بر بست چون تیر که بر چپید از شصت - باری همه نزد ما عیانست - وضعیت ملک ما چنان است؟! نه دست که بر زمین بر سر ۱ - نه پای که رو نهم بر در - تا خائن ملک در کمین است وضعیت کشور این چنین است - بگذشت شب و کسی نیاورد - بر عهده مسلمین بیفزود اندر شب چه همه مستمندان - رفتند میان صحن و ایوان - خواندند کیم می نختند هر يك بزبان حال گفتند - ای بار خدا بحق قرآن - ما را تواز این بلیه برهات جز در که تو بناه مان نیست - ما منتظریم و شاهمان نیست - ای حجت حق ظهور میکن در مجمع ما عبور میکن - ما خسته دلان تا تو انیم - در باب که ملجای نداریم نزد يك طلبه ده ای چند - زی صحن بیامردند و در بند (۱) - بستند ره عبور مردم زین واقعه راه چاره شد گم - از فرقه افسران نمی (۲) - آمد بجای یکی نظامی گفتا که با حشام گوئید - از چیست ره خلاف بوئید؟! - خو اهید اگر جدال و بیکار ما مستعدیم بهر این کار - ناگاه یکی از آن هیانه - گفتا سخنی نه عاقلانه بس آتش کینه مشتعل شد - مقصود بکام تیره دل شد چون گرد طلوع قرص خورشید از جان شده صحنیان نوید - بستند نظای میان سلسل - زین حادثه شد زمین مزلزل هنگامه حشر گشت بر پا - سر سر شد فی المشال، با پا - بس بیر و جبران تیر خورده افتاد میان صحن مرده - کشتند ز بیرو هم زبنا - شهری و غریب بی محابا در این زدو خورد با همه رنج - مقتول و جریح یکصد و پنج - بهاول گه وضع را چنین دید بر خویش مثال دید لرزید - نمود تو چه بی بر دم - خود را زمیانه کرد او گم بگر بخت ز در توی ایوان - اندر حرم شه خراسان - چون فتنه فرو نشست بر خاست افکند نظر سوی چپ و راست - گردید روانه سوی مسجد - جمعی ز عقب هوافق و شد شد بار دیگر فر از منبر - آغاز سخن نمود از سر - جمعی دیگر از اهالی ذکر بودند بحال خلق در فکر - کاین دو لایان دور از حرم - ناورده بگردمان جوی رحم

(۱) مقصود در بنده علیخان است که نظامیان آنجا سلسل گذارده بودند و اکنون جزء فلک است.

(۲) کلیه از ذکر نام نظامیان در این منظومه خود داری میشود.





☆(۲۸۰)☆

کافر نکند بدشمن این ظلم - خفا که نه مسلمند این قوم - ورنه بجوار سبط حیدر  
 نشینده کسی کشد را در - بالجمله از این جدان وغرغا - آشوب قیام گشت بر با  
 یکمده زنان داغ دیده - پیراهن سبز را درده؛ - با مسجدیان شده هر آواز  
 پس گریه وناله کرده آغاز - گرد آمده مسجد منیجه (۲) - تا خود چه بوده را این نتیجه؟  
 گفتند که خاک بر سر ما - خواهند بود معجز ما - این غمزدگان دل فسرده  
 ره جانب مقصدی نبرده - از گردش چرخ وسیر انجم - سر رشته کار کرده شد گم  
**( فریاد حسین و احسبنا هـ حسین رفقت ز راست وای دینا هـ )**  
 از جانب خلق شد بکیهان - اشخاص فکور مانده حیران - آوخ که ازین نشور وغوغا  
 شدشورش محشری هویدا - از هر طرف آمدند مردم - با جوب و چماق وداس گندم؛  
 بستند سرای خویش تجار - و امانده ز کسب اهل بازار - حلقه زده بدموافق و ضد (۱)  
 هر گوشه ای از نقاط مسجد - و عاظ نشستند روی منبر - ذکرش همه «من یحب مضطر»  
 من بنده قدم زنان بهر سو - میرفتم و خلق در هیاهو - ناگاه ز سمت درب بازار (۲)  
 شد بیریق و برجمی بیدار - اندر عقیش جما عتی گول - گشتند روانه سوی بهلول  
 گفتم بیکی در آن میانه - این کار نه کار عاقلانه - این جنبشکی است جاهلانه  
 هر دولتیان بی بیانه - از عاقبت چنین تجری - ما را نبود بجز تبری  
 این نقش زمانه خوب نقش است - جنگیدن مشت با درفش است - یگشبه شب این فساد و آشوب  
 آورد میان مسلسل و توپ؛ - از هر کز امر جابرانه - دستور رسید آمرانه  
 که امشب همه تفرقه نمایند - با عده یورش بمسجد آرید - آنکاه امیر لشکر شرق  
 آمد بصف شون چون برق - گفتا بر وید وقت تنگ است - با تیغ و یا که با تفنگ است  
 گر دست دهد بچنگ آرید - ورنه همه را بچنگ آرین - در نیمه شب میان مسجد  
 کردند نظامیان بسی جد - نظمیها نا بسکاز ظالم - نگذاشت تئی صحیح و سالم  
 هر کس که در آن میانه دیدند - کشتند و یا که سر بریدند - عده شهداء برون شد از حد

(۱) غرض از ضد، جاسوسان نظمیها اند که برای بهلول سیب پست میگردند و باووری  
 منبر میخورانیدند و کلماتش را مطابق النعل بالنعل گزارش میدادند ۲ - مقصود فضایی  
 وسط مسجد است که معروف بمسجد بیره زن بود، وادواها بنام منیجه بیگم شهرت داشت.  
 ۲ - یعنی بازار بزرگ، از درب دالان کنایه ووشان.



شد قلکه آن بزرگ معبد - بهلول چو دید ماجرا را - انفسکند عمامه و عبا را  
چون روزه پاکشاده از بند - بگریخت شبانه آن هنرمند - الحال نه منبر است و محراب  
نه موقع شرح وسطواطناب - این بود وقایع سه روزه - اکنون نه بجاست کاس و کوزه  
خواهی شوی از سال آگاه - بیدار بدم شبی سحرگاه - می گفت زنی بناله و آه - و او غوغاه و ارشاد شاه  
بیانات آقا سعید محمد علی شوشتری تحت عنوان اسرار و حوادث مشهد

را جمع } در زمان آقای بهرامی چند روزی اداره شهر بانی درشکه چیهاوشو فرها و امثالهم  
با این } را وادار بتغییر کلاه مینمود که کلاه پهلوی را میدل بشاپو نمایند مأمورین شهر بانی  
موضوع اظهار مینمودند که حسب الامر ایالت و مرکز است پس از چند روز یکده تبه  
جلوگیری شد و علت جلوگیری هم نزد همه مجبول ماند! پس از اتمام جشن \* یعنی جشن  
هزاره فردوسی \* و معین شدن باکروان بایالت خراسان، اوضاع صورت دیگر و شدید  
تری بخود گرفت؛ زیرا عادت باکروان برخشونت بود مضافاً از اینکه باستان قدس و کارکنان  
آن چندان وقعی نمیکذارد و حتی فقط در ایام پذیرائی های رسمی با ستان قدس میاید و  
احیاناً چنانچه او بصورت ظاهر بجرم مطهر مشرف میشد وضع ورود و خروجش از حرم  
مبارک \* جلب توجه متدینین را مینمود که این قسمت را اهل نظر میدانند فوق العاده مهم  
و در مشهد مقدس و عالم تشیع تأثیر مخصوصی دارد این عوامل بهم دست داده، از یکطرف  
ساکتین مشهد و خراسان مظنون از مرکز شده، و از طرفی گزارشهای متضاد مأمورین رسمی  
اعلیحضرت شاه ققید را مظنون و نگران کرده بود \*

مروح اسدی بشهادت تمام دوستان و دشمنان، اهل طمع و رشوه خواری نبود، در  
کارها کمتر مأموری بآن صحت عمل میتوان یافت. ولی چون فوق العاده جیون و خود خواه  
بود و تصور میکرد خدمت باستانه قدس باید با فشار انجام شود بعقیده خود بقدری برای حفظ  
منافع آستانه سختگیری میکرد که از نظر شرع و موازین عرف، آن سختیها تعدی محسوب  
میشد زیرا در اثر سختگیری ایشان خاندانهائی از مستأجرین املاک آستانه بی پاگردیدند  
و البته این کار نه عقلاً و نه شرعاً ممدوح، بلکه ناراضیهای عجیبی هم از این راه پیدا کرده  
بود و در حقیقت دشمنی می کردند با اینکه مکرر این بنده و آقای لطفعلی قویم السلطنه  
جمله و ارشادشاه منادای مندوبانده تاریخ واقعه مسجد است. ۱۳۱۴ شمسی





☆(۴۸۴)☆

گوشه می‌کردیم که این رفتار مناسب نیست ولی عادت مرحوم اسدی گوش نکردن نصایح بود در تجمع اینهمه عوامل مخفی و دشمنی‌های بی‌حساب یکمرتبه از طهران دستور تغییر لباس و تبدیل کلاه پهلوی بشابو یا کروان ابلاغ شد ایشان هم بدون تأمل امر مرکز را بموقع اجراء گذارده دستورات تند بشهربانی و غیره دادند. آقای نایب سرهنک بیات در آن تاریخ رئیس شهربانی، و آقای اسدالله سرداری رئیس آگاهی بود. اجرای حکم در مشهد تا حدی مشکل مینمود زیرا عوامل مخفی و متدینین و مجاورین پنجب وجوش افتاده، عنوان من تشبه بقوم فیهومنین) را پیش کشیده سرأ و علناً بنای اعتراض را گذارند. در آن موقع مرحوم آیه‌الله حاجی آقا حسین مجتهد قمی که اکثریت متدینین شهید و خراسان و خطه شرق بالینکه مرحوم آیه‌الله اسفندیجانی حیات داشت، تقلد ایشان بودند. مرحوم آیه‌الله قمی بالینکه فوق‌العاده تعصب در اجراء احکام شرع بود، در عین حال بی‌بج وجه حاضر نبود برخلاف امنیت رفتاری کند و یا اظهاری فرماید که منجر باشوب گردد. بیان و نصایح، مراجعین را اسکت مینمود تا آنکه شخصاً اقدام نماید بلکه اعلیحضرت شاهنشاه ققید، و مرکز، تجدید نظر در دستور فرماید، بدین مناسبت آقایان پاکروان و اسدی را در دارالضیافه آستان قدس، ملاقات و اظهار فرمود: من مناسب نمی‌دانم فعلاً در مشهد این امر اجرا شود مردم را مخالف موضوع دیده و فهمیده‌ام عین عبارت ایشان را نقل میکنم «شما دو نفر بشاه عرض کنید چرا میخواهند ما را مستهلک در تنصر فرمایند مگر لباس دیگر نمیتوان درست نمود و پوشید؟» آن دو نفر (اسدی و پاکروان) در جواب آقای قمی اظهار داشتند: «ما نمیتوانیم و جرئت هم نمیکنیم این مطلب را باعلا حضرت همایونی گزارش کنیم چاره ای نیست، باید امر مبارک بموقع اجراء گذارده شود. آنچه که بعد، از قراین و شواهد و اقاربر جسته و گریخته پاکروان و اطلاعاتی که بوسائل مخصوص از تلگراف خانه و طهران بدست آمد محقق و مسلم گردید که در همان شب پاکروان بطور رمز تلگرافی مستقیم به پیشگاه ملوکانه میکند بدین مضمون: «در اجراء امر مبارک ملوکانه بتغییر کلاه، کوتاهی نشده مستدعی است امر مبارک شرف صدور یابد که کارکنان آستانه هم لااقل همراهی و مساعدت کنند و آنها هم بعدتر رسیدن دستور و امر از مرکز، اجراء امر مبارک را بتاخیر نیندازند

بهلول در وقایعات در اثر اظهاراتش روی منبر مورد تعقیب قرار گرفته بود فرا را بطیس  
 بیرخند آمده در آنجا نیز رویه خود را تعقیب نموده، مامورین خواستند او را دستگیر کنند  
 از آنجا نیز فرودس مآبد در منزل مرحوم آقا نجفی فردوسی «تونی» وارد میشد و مرحوم آقا نجفی  
 او را نصیحت میکند که این رویه را نمیشد در فردوس تعقیب کنی زیرا ممکن است ایجاد  
 مفاسد شود پس از خروج از شهر فردوس بمشهد میاید و روز پنجشنبه هفتم ربیع الثانی  
 «نهم بوده نه هفتم» - طبق شب بهاران عهد تزاری بهلول موصوف متسکرا بمشهد وارد  
 یکسره مستقیم باستان قدس مشرف شده پس از زیارت در صحن کپنه در ایوان عباسی میرود  
 میخواهد عیای خود را رویوش و عمامه را متکا قرار میدهد، مامورین آگاهی که قبلا بانها  
 دستور داده شده بود که یکچنین کسی از قانات و طبس و فردوس فرار کرده و ممکن است  
 بمشهد بیاید مراقب او باشید، ملتفت شده بدون آنکه کسی متوجه شود یکتفر میاید او را  
 بیدار، و شاید درخواست استخاره میکند، بین آن مامور و بهلول، مشاجره میشود و در این  
 اثنا آن شخص نرم نرم بهلول را تا مقابل کشیک خانه در بانها میاورد و از اینجا تقریبا صدادر  
 میاید زیرا بهلول بعنوان آنکه از صحن بیرون نمی آید و مامور که میخواسته او را احتی القوه  
 از صحن خارج کند، کلماتی زنده ردوبدل میشود مامورین آستانه (در بانها) بهلول را میاورند  
 در کشیکخانه و آن مامور هم میاید، پس از اینکه در بان باشی کشیک متوجه موضوع میشود  
 اظهار میدارد هرطور شما ماموریت دارید انجام کنید زیرا نیابت تولیت عظمی اسولادستور  
 داده است در اجراء ماموریتهای مامورین پلیس همه وقت مامساعدت کنیم ولی مامور اظهار  
 میدارد که باید از اداره شهربانی و آگاهی کسب دستور کنم، وسیله تلفن در بان خانه  
 از شهربانی استعلام میکنند آقایان بیات و سردازی رئیس آگاهی دستور میدهند که از  
 نیابت تولیت استعلام شود و از او پرسشهایی بعمل آید. مرحوم اسدی موقع ناهار که این  
 تلفن میرسد بوسیله آقای محمود فرخ رئیس دفتر آستانه دستور میدهد که در بانخانه فوراً  
 بهلول را تحویل مامورین شهربانی داده مراقبت کامل نمایند که سر و صدائی بیرون نیاید  
 پس از مغایرة این تلفن بین دارالتولیه و شهربانی هم مستقیماً تلفن میشود، آقای فرخ باقای  
 بیات تلفن میکند که راجع ببهلول و جریان صحن اینطور نیابت تولیت عظمی دستور  
 داده، شما هم امر نمایند فوراً بهلول را منتقل بشهربانی کنند. آقای بیات گویا با آقای





## \* (۲۸۴) \*

سرداری و پامامورین آگاهی مشورت میکند و تلفن مینماید که چون ممکن است بعضی ها تصویری ادبی باستانه از طرف شهربانی نمایند ما نمی ندارد بهلول را در دربانخانه تحت نظر گرفته مراقبت نمایند تا شب بشهربانی آورده شود، تا چهار بعد از ظهر بهلول در اداره کشیکخانه با حالت سکوت نشسته بوده و احياناً اگر آشنایان او در موقع عبور با او تعارف میکردند قضیه بسادگی میگذشت و دربانهای کشیک هم مزاحم او نبودند در موقع عصر که جمعیت زوار و مجاورین برای تشریف بهرم مطهر زیاد میشوند و عابرين از صحن هم رو باز زیاد میگذازند، عادت عده زیادی از مردم این بود که عصرها در صحن مطهر دسته دسته جلو غرفات میشستند و تقریباً برای مقدسین بمنزله تزییح بود پس از استحضار جمعیت از جریان موضوع بهلول جمعیتی نزدیک کشیکخانه و مقابل آن توقف، و بعضی با بهلول مشغول صحبت میشوند و او هم جواب میدهد و تقریباً تحریک میکند؛ بدین است اظهارات در اینگونه موارد از چه قبیل میباشد، کم کم در بانها متوجه میشوند که ممکن است این روبه مقدمه مفسده می بشود شروع بتفرقه جمعیت میکنند و ضمناً مامورین آگاهی هم که در آنجا بودند مورد اهانات لفظی از طرف مردم واقع میشوند. یکساعت به غروب مرحوم حاجی در بانباشی کل «میرزا علی اکبر» که از بعد از ظهر حاضر بوده دستور میدهد بعنوان آب پاشی و جاروب مقابل کشیکخانه را از جمعیت خالی کنند در بادی امر مردم هم ظاهراً متفرق میشوند مرحوم دربانباشی هم مطمئن شده از صحن کپنه با یکی دو نفر از مامورین آگاهی میر و ند بصحن نو مقابل کشیکخانه خدام و اطساق سرکشیک روز (مدرسه علیتی میرزا) می نشینند یکمرتبه خبر میرسد که جمعیت کثیری ریخته و حتی دربانها را کتک زده بهلول را از دربانخانه بیرون آورده روی دست برده اند در مسجد گوهرشاد و بمنبر رفته است؛ پس از آنکه بهلول را بمسجد میبرند و او بمنبر میرود در خطابه و نطق اظهارات تندى راجع بتغییر لباس و کلاه میکند ولی عمده نطق و همت این بوده که چرا آقای قمی (۱) بتهران رفته اند و چرا مردمی را

(۱) قریب بظهر روز چهاردهم ربیع الاول ۱۳۶۶ هـ مطابق هفدهم بهمن ماه ۱۳۲۶ شمسی آقای حاج آقا حسین قمی برحمت ایزدی پیوسته در یکی از حجرات صحن نجف اشرف بالادست مقبره مرحوم آخوند موم میرزا ابوالحسن اصفهانی مدفون گردید.

که گناه نداشته و باعلی حضرت تلکراف زده اند دستگیر کرده اند، جدا می‌خواهد که محبوسین را فوراً آزاد و اقداماتی بشود که آقای قمی مراجعت فرمایند، رویه بهلول و نطقش روی این دو قسمت برده، و زیاد باطراف موضوع نپرداخته و در خواست دیگری نمی‌کرده، آقای لاجوردی بطور مشروح گزارش داد که چون مسجد بها اطلاع پیدا کرده اند والی و رئیس قشون آمده اند فوراً از مسجد حرکت و بسوی صحن نورفته اند و بهلول در صحن، روی منبر و نواب احتشام هم در پله دوم نشسته و عجاله حالت سکوت دارند و جمعیت اطراف منبر بقدری است که توی ایوان تقریباً پر شده یعنی در حدود ۱۵۰ نفر می‌باشند؛ که یقیناً نصف آنها زوار و تماشاچی و بقیه هم مردمان بیچاره و کسبه جزء اند؛ فقط بهلول و نواب احتشام روی منبر نند بهلول مشغول خوردن سیب است عوض شام و نواب احتشام برای مسلمین حرف می‌زنند و آنها را تحریک میکند، پس از اطلاع از عده جمعیت، مذاکرات زیادی شد در نتیجه اینطور تصمیم گرفته شد اگر بشود بطوریکه حضرات متوجه نشوند در بهای صحن و شیخ بهائی و حرم را ببندند و بعد آنها را دستگیر و مردم متفرقه را آزاد - بهلول را هم در اداره شهربانی توقیف و یک نفر نواب احتشام را هم بمراجعت آقای اسدی از فرمان، برگزار کنند «بصلاح نزد بکتر است» البته این تصمیم ملازمه داشت که عده‌ای نظامی حاضر باشد و این کار را کند، بسته شدن درها و سیله آقای فرخ انجام گرفت آقای مطبوعی مردد بود که اگر اقدام با آوردن افراد کند شاید مورد مسئولیت مرکز قرار گیرد و با اینکه آقای اسدی در بازگشت از فرمان (۱) اعتراض کند این قسمت با قولی که از طرف آقای قویم، داده شد آقای مطبوعی را قانع کرد.

بپس برای اعزام مامور، بستاد بوسیله تلفن دستور داده شد هر چه زودتر عده کافی فرستاده شود که تا صبح نرفته و هوا روشن نگردد؛ شبانه غائله بدین سر و صدا و خونریزی خاتمه یابد متأسفانه عده وقتی رسید که اذان گفته شده بود و هوا رو پروشنا می میرفت، عده وقتی

(۱) از تاریخی که قریه فرمان را باعلی حضرت قید خریداری کرده بود و همچنین قریه فرهاد جرد جزء املاک اختصاصی درآمده بود، سرکشی و رسیدگی بامور قری محول بمرحوم اسدی شده بود نامبرده معمولاً روزهای پنجشنبه پس از صرف ناهار بمربان میرفت شب را آنجا بسر می برد و عصر روز جمعه مراجعت می‌کرد. اتفاقاً (رجوع به صفحه بعد)





☆(۲۸۹)☆

رسیدن که جمعیت زیادی در صحن و مسجد و حرم ازدحام داشتند و آنچه نباید  
 يك } واقع شود حادث شد: مرحوم اسدی دایرج مطبوعی که نسبتاً بیشتر با همدیگر  
 شبه } صمیمیت داشتند و تاحدی حرفهای خود را یکدیگر اظهار میکردند هر دو بمن

«شوشتری» گفتند کار دارد منجر بعواقب وخیم میشود چون پیش بینی های لازم باید بشود  
 از تو خواهش میکنیم تا اول شب است و دکترها رامیشود پیدا کرد آنها را جمع آوری نمائید  
 و حتی دستور دهید چند اتومبیل برای حمل اشخاص حاضر باشد؛ از این اظهار فوق العاده  
 نگران شدم ولی ناچار رفتم آقایان دکتر محمد معاضد - دکتر علیرضا ضیائی - دکتر غلام  
 رضا سالاری - دکتر سید ابوالقاسم قوام و سایرین را که بنام بودند خواهش کردم در  
 بیمارستان شاهرضا حاضر باشند؛ و دو اتومبیل باری هم از مؤسسه ای که واقع در میدان ارك



قسمتی از ساختمان بیمارستان شاهرضا

در همین روز هانا بیالتولیه اقدام کرد که بعضی از کدخدایان را تبعید کند و آنها  
 بالو بد شده گزارشهایی دادند، در دست بعضی از آنها نامه هائی بود که میگفتند  
 اسدی برای آنها نوشته و تحریکشان نموده و در آن نامه ها توصیه شده است پس از  
 خواندن، آنها را بسوزانند، این نامه ها نه خط اسدی و نه امضای او را داشت و همه

بود و آقایان آشفته و برادر شاهزاده سردار ساعد اداره میکردند، خواستم که حاضر باشد \* سپس آمدیم دیدم مرحوم اسدی میخواهد از تلگرافخانه بمنزل برود و گفت علماء آمده اند منزل باید آنها را ملاقات کنم . آقایان دیگر هم از تلگرافخانه رفتند (۱) در دارالتولیه آقایان علماء منتظر اسدی بودند بمحض ورود هریک باوحشتی خراس برستش نمودند ، چه میشود ؟ چه باید کرد ؛ اسدی اظهار کرد کار از دست من خارجست - حضرت آقای آشتیانی بیچاره شدیم اگر میشود شماها فکری کنید منکه کاری از دستم برنماید ؛ آنها اظهار کردند

بخط منشی او یا آستانه بود ، ولی منشی جدا اظهار داشت که برحسب دستور اسدی بوده است . من نمیخواهم بگویم اسدی عاقلتر از آن بود که سند بدست رعایای طماع بی سواد بدهد و اگر او میخواست چنین تجربی کند ممکن بود بافرستادن پیام شفاهی آنها را تحریک نماید و هیچ سندی بدست آنها ندهد ، اما میتوانم بگویم این گونه مقدمه چینی ها و ساختن مدارک در این دوره رایج است و خیلی زود میشود برای هر بی گناهی خطرناکترین پرونده هار تشکیل داد . مخصوصاً که بعد از تیر باران شدن نایب التولیه بی گناهی و پاکدامنی و دولت خواهی او بر دربار ثابت شده است ، در این جا سرگرد بالحن خیلی جدی گفت : اسدی مرد شریفی بود و شپید عقیده شده مختصر آنکه اواز بعضی قضایا که شاید راجع بطلاهای حضرتی است اطلاع داشت و بایستی ازین رود . وقایع خراسان ،

(۱) شاید همین موقع بود که آقای بهار مینویسد : تعجب اینجا است که تلگراف هم مغایره نشده ، مردم امضاء کرده برده اند تلگراف خانه ، رئیس تلگراف داده بشهر بانی ، شهر بانی هم امضا کنندگانرا دست گیر کرده است شاه هم خبر ندارد که مطلب چیست \* آقای پاکروان برای خود نمائی عمداً مطلب کوچک را بزرگ کرده شاه را عیبانی کرده و وادار کرده که بسپاهیان او امر سخت صادر کند ؛ اخیراً هم میگفتند که فرمانده لشکر خیلی میانجی شد و تلگرافاتی بطهران نمود که از او امر سخت مانع شود ، ولی پاکروان طوری ذهن شاه را معشوش کرده که شاه اکیداً امر داده است که باجبر و فشار ، حمله و کارزار ، این کار خاتمه یابد . و در یک تلگراف حضوری شاه فرمانده لشکر ، شدیداً تغیر کرده است و حتی بدون آنکه عزیمت خود را از پای تلگراف اعلام کند بتغیر آنه رفته است ، و آن قدر خون مردم بیگناه را ریختند ، مرجوع شود بروز نامه بهار منطبقه طهران \*





## \* (۲۸۸) \*

پس ناچاریم برویم نزد پاکروان؛ حرکت کرده و رفتند ساعت نزدیک ده عصر است هر دو اسدی نماز خود را خوانده متفقاً آمدیم خیابان طهران جلو کلا تتری اوضاع را مشاهده کردیم؛ در همه جا اسدی اظهار میکرد مبادا خونریزی شود عده ای از کارکنان آستانه هم احضار شده بودند که باشند دوسه نفر از سرکشیکها و حاجی در بناشکی کل و حاجی ناظم دفتر شباهی و غیرهم بودند؛ اسدی پس از مشاهده وضعیت دستورات لازم داد؛ بسمت ایالتی رفت و من هم رفتم منزل؛ مجدداً از منزل که جنب باغ منبع بود تا درب بست بالا خیابان آمده فقط دو نفر پاسبان دیدم واحدی دیگر نبود از این وضعیت بیشتر بریشان شدم وارد فلکه جنوبی و محوطه قشون شده چند جا هم فرمان ایست دادند که پس از شناسایی عبور کردم؛ تا رسیدیم بکلاتری خیابان طهران محلی که آقای مطبوعی و رئیس شهربانی و مأمورین آگاهی جمع بودند ضمناً مشاهده کردم اتومبیل زیادی از بارکش و کامیون موجود است و چند اتومبیل سواری هم حاضر است که در هر یک چند نفر از مأمورین پلیس و آگاهی با حالت سکوت نشسته اند؛ تقریباً ساعت ۱۲ نیمه شب شد؛ نفهمیدم از کجا مسجد بها حس کرده بودند که ساعت حمله قشون نزدیکست از توی مسجد فریاد یالله یالله یا علی یا علی و مانند این عبارات بلند بود؛ قادری هم منتظر امر فرمانده کل (مطبوعی) بود؛ مطبوعی مجدداً قادری را مخاطب و بافسرانی که همراه او بودند و گوش میکردند؛ اظهار داشت که حسب الامر ملوکانه باید امشب این جمعیت متفرق شوند و چند نفری بیشتر دستگیر نشوند آنهم باید شناخته شوند مقصد؛ و باید سعی شود که در مسجد و آستانه اسلحه گرم استعمال نشود و اگر هم مسجدی ها دست در آورند؛ اسلحه سرد متفرق شوند؛ و به حش ورود در مسجد باید سعی کنید که درب شیخ بهائی باز شود و مردم فرار کنند؛ حالا بروید مشغول انجام کار بشوید؛ ضمناً چند نفر از رؤسای آستانه پیشاپیش شما می آیند که مردم را هدایت کرده تازد و خورد نشود؛ تا اینجا که رسید من اظهار کردم چنانچه اجازه بدهید قدری تأمل کنید من با چند نفر بروم بست پائین خیابان و صحن نو و صحن کهنه زوار زیادی هستند که جا و منزل نداشته هوا گرمست و خوابیده اند ممکن است در فرار مسجد بها؛ مردم خوابیده زیر دست و پا بروند آقای مطبوعی پیشنهاد را قبول با تقریباً ۲۰ نفر صاحب منصب قشون و آستانه و مأمورین آگاهی آمدیم اول؛ در صحن نو من با صدای بلند مردم را بیدار کردم



و دیگران هم بهمین ترتیب رفتار نمودند صحن نو و بست پائین خیابان و صحن کهنه فوق العاده جمعیت متفرقه بود، همه از خواب بیدار شده بسرعت فرار و خارج شدند در مراجعت بخوابان طهران و کلاتری که حضرات میرفتند من قدوی توقف، و عقب ماندم که ملاحظه کنم اگر در غرات کسی هست آنها را هم بیدار کنم شاید دو دقیقه طول کشید خود را با سرعت بکلاتری رسانیدم، آقای اسدالله سرداری رئیس آگاهی بطور دوستانه بمن اظهار کرد که شما دیگر از کلاتری خارج نشوید لحن آن طوری بود که مرا بشبهه انداخت بطور دوستانه پرسیدم چرا؟ گفت بشما میگویم، نگذار حضرات متوجه مذاکره ما شوند، درین صدای مسجدیها فوق العاده بلند شده بود و قشون هم به پشت در بهای مسجد رسیده بود زیرا صداهای مختلف مطلب را میرساند، حضرات در کلاتری مشغول صحبت بودند و آقای نایب سرهنگ بیات هم داشت دستورات لازم میداد آقای سرداری در ضمن مذاکرات، با من بطور آهسته گفت نسبت بشما سوء ظن پیدا شده که شما با مسجدیها همراهی کرده و میکنید و بآنها دستور میدهید، باتمام خونسردی اظهار کردم معلوم میشود گویندگان احمقند، حدس زدم علت، آن بود موقعی را که آقای مطبوعی اظهار داشت چند نفر از رؤسای آستانه جلو میروند بطور عادی بمن هم اظهار کرد خوبست شما هم بروید من رد نکردم و قبول نمودم ولی متوجه شدم اغراض خصوصاً در همه وقت بکار رفته و مردمان مغرض دست از عادات خود نمیکشند! در این بین یکمرتبه صدای فریادهای بزرگ بشلیک بیابنی بلند گردید مدتی طول کشید گاهی صدای تیر و شلیک رویتخفیف میگذاشت و گاهی شدت میکرد در تمام مدت، مطبوعی اظهار تاسف و تصور نمیکرد این شلیکها تمام یا بعضی از آن بطرف مردم است اغلب شلیکها هم دیده میشد از مسلسل دستی است پس از تقریباً دو ساعت یکمرتبه صدای پای زیادی بگوش میرسید که بعضی در حال فرار و مورد تعقیب قرار گرفته اند و درین، مامورین يك يك میآمدند که مسجدیها مغلوب و بیشتر دستگیر شده و میشوند، مقارن همین ساعت افسر مجروحی را که هنوز هم نیدانم که بود مقابل کلاتری آورده و نفهمیدم زخم قدره یا شمشر و بانلووار بود که بگردن او زده شده بود خرخر میکرد. منظره اسف انگیزی داشت، او را بردند برای معالجه بیمارستان ارتش بفاصله چند قدم چند نفر طلبه عمامه پسر که در مقدم آنها آقای بحر العلوم قزوینی واعظ





☆(۲۹۰)☆

بود، مامورین آوردند. بحرالعلوم اظهار میکرد: ما گناهی نداریم بزور ما را برده‌اند، چرا بما فحش میدهند و بد میگویند؟! فاصله‌ای نگذشت نواب احتشام رضوی را سربرهنه‌یی کفش آوردند بایک نفر دیگر که اسمش علی یا حسن اردکانی بود. به محض آنکه نواب احتشام را آوردند مطبوعی اظهار کرد، چرا اینطور کردی؟ و نایب سرهنگ بیات هم یکی در چک باو زد؛ باقای محمود فرخ که بهلوی دست من ایستاده بود گفتم برو همانم کن نگذار او را بزند اسیر را نمی‌زنند. فرخ هم بطوری که دست خود را می‌برهم میزد و لب‌از تأثر می‌کرید؛ عبارت مرا بیات گفت و منع کرد و در حدود شش هفت کلمه با نواب احتشام صحبت نمود باین عبارت، که بچدم و بجدت تو سبب شدی آخر برای چه و چرا خود را داخل کردی؟! آوردن متهمین از حد گذشت بطوریکه دیگر در فضای کلاتری از اطاق و حیات راه نبود، یک عده نزدیک به هزار نفر که از عقب و جلو و اطراف، قشون آنها را دور گرفته بودند آوردند وسط خیابان مقابل کلاتری نشاندهند اینجا است که باید اهل دین و

نظر متوجه باشند که تاریخ تجدید میشود واقماً خوب گفته‌است ملای رومی:

(رنگ رنگ است این آب شبرین و آب شور \* در خلا یق میرود تا نفع صور)

قادری باحالی سهندک و چشمانی خونین وارد شد به محض ورود آقای مطبوعی سؤال کرد مگر کشتار هم شد؟ بذات پروردگار و حقیقت ثامن الحجج قادری این عبارت را جواب داد و بادت اشاره کرد که آنها را قر کردم و مثل گوسفند در مسجد و شبستانها و دارالسیاده از کشته پشته ساخته‌ام. مطبوعی بروی خود نیاورد اما از رنگ و وحالت و وجانش معلوم شد اندیشناک شده و خود را باخته‌است اظهار کرد اعلی حضرت همایونی امر فرموده بودند خون ریزی در مسجد نشود بدشد؛ خیلی هم بدشد، میترسم مسئولیت بزرگی داشته باشد قادری فوراً در جواب گفت کوسه وریش پهن نشود اگر ما آنها را نمیزدیم آنها ما را میزدند، در این بین هوا روشن شده بود؛ مرحوم اسدی اتومبیلش رسید مقابل کلاتری باعجله بالا آمد به محض استحضار از چگونگی بدون خدا حافظی برگشت و بمن اظهار کرد یا بروم، بورود دارالسیاده اطلاع یافتم که عده زیادی از قری و قصبات برای کمک و هدراهی با مسجدیها حرکت کرده اواخر شب نزدیک طرق و قلعه خیابان و معملی رسیده بودند، در این بین مستحضر میشوند که اجتماع مسجدیها برهم خورده قشون مسلط بر اوضاع کشته آنها هم متفرق بر گشت بمحل خود نموده اند!

با حالت تأثر و تاسف، مخصوصاً بر بریهای قرای اطراف فریمان که از عشق آباد قریه متصل باینجا حرکت نموده بودند از دیگران بیشتر بوده و تعصب بیشتری نشان میدادند، در درجه اول باید بطور تحقیق فهمیده شود که عدد مقتولین چه اندازه است؟ و نسبت بچنانز آنها چه رفتار خواهد شد؟ و مجروحین اعم از آنکه جز و کشتگان باشند با جزء توقیف شدگان برای معالجه آنها چه اقدامی شده؟ عنایکه در روز جمعه مجروح شده اند در بیمارستان شاهرضا تحت معالجه قرار گرفته، البته این عده بیشترند، آیا جا برای آنهاست یا خیر؟ خواستم بروم بطرف آستانه و مسجد که از نزدیک مطلع شوم مستحضر شدم که دربهای حرم و آستانه عموماً بسته و مسجد نیز مسدود شده و در تحت نظر مأمورین قشون است و هیچکس را اجازه ورود نمیدهند، مرحوم اسدی اظهار کردم اگر مسجد بعلت آنکه تحت نظر اولیاء آستانه نیست و دخولش ممنوع است، آستانه که نباید برای کارکنانش مسدود باشد، مرحوم اسدی گفت اینطور دستور داده اند، و ما هم اطاعت میکنیم، ولی اظهار کرد مقتضی است چند نفر از کارکنان دفتری بروند صحن، اوضاع را مشاهده و اطلاع بیاورند فوراً آقایان: امیر وزیری، تقدوزبری، علیرضای بایگان، محمود معتمد، غلامرضای دفتری دستور دادند که کلاه شاپو بسر گذارند، نشان مخصوص دربار و آستانه را زده، بادرشکه آستانه بروند چنانچه ممانعت نمودند مراجعت کنند و اگر مانع نشدند پس از تحقیقات مراجعت و گزارش خود را بدهند؛ حضرات رفتند شاید بیش از نیم ساعت طول نکشید که گزارش دادند، تمام درها مسدود است؛ در مسجد هیچکس را راه نمیدهند ولی درب بستن خیابان علیا باز و نظامی ایستاده، متفرقه را راه نمیدهند ما راهم چند مرتبه کنترل کرده سپس راه دادند، رو بهمرفته اوضاع خوب نیست، دارالسیاده از طرف مسجد مسدود است، ولی اطراف صحن، مأمورین خودشان مشغول شستشوی خونها هستند، در کوچه آب میرزا نزدیک منزل مرحوم حاجی غلامرضای سبزواری کشتهای افتاده است که تیر بران و بهلوی او خورده، فرار کرده در آنجا مرده، کسی نیست جنازه او را بردارد؛ و همچنین از چند جای دیگر مختلف خبر رسید افرادی کشته شده در راهها افتاده اند، این اخبار که تمام اوقیعت داشت میفهماند بیان قادری همانطور که در کلاتری اظهار کرد انرش بجای دیگر سرایت کرده است در این موقع مرحوم اسدی حرکت نمود از دار التولیه بتلگرافخانه





\* (۳۹۴) \*

برود، اطلاع دادند باکروان هم آنجاست بنده با ایشان رفقم باکروان نبود ولی آقای مطبوعی حضور داشت و مشغول معاشرت حضوری بود، مرحوم اسدی هم تلگرافاتی را حاضر کرده بود مخابره کرد، اسدی فوق العاده نگران و پریشان بود و آقای مطبوعی هم نگران بود. هر سه متفقاً بشهر آمدیم در بین راه مرحوم اسدی اظهار کرد چون آقای قویب! هم مستعظرنند و خودشان تلگراف را کشف کرده اند مطابق را بشما میگویم: شاه امر فرموده کلیه کارکنان آستانه قدس را منفصل و از کار خارج کنیم، نعیدانم تکلیف چیست؟ وجه باید کرد؟ آقای اسدی با آقای قویب دستور داد ابلاغ انفصال سرکشیاکها و خادماشاییها و دربان باشی کل و در بانباشیها را نوشته حاضر کنند. ایشان هم حسب دستور ابلاغات را، رقوم داشتند. راجع { عباس نام شوهر شاهزاده سردار ساعد بسردار ساعد اظهار کرده بود آنچه کشته بمقتولین } بود ما حمل کردیم و بردیم زیر باغ خوبی مقابل اراضی کوه معجون و عسکریه بالغ بر یک هزار و شصت و هفتاد نفر بودند؛ آقای دیبیمی که در آن تاریخ ریاست مالیه شهری مشهد را داشتند شخصاً برآیم نقل کردند فردای آن شب کربلایی تقی نام تحصیلدار مالیات بردرآمد دروازه خیابان طهران بن گفت: جناب آقای رئیس اگر بدانی چه حالتی پیدا کردم از مشاهده این وضعیت، آقای دیبیمی از او سوال کرده بود فهمیدی چقدر ناگفته نماند، سرشب بطوری که نجات ایران منبرسید، فریاد رعد آسای بهلول در فضای مسجد طنین انداز شد: ای مردم از چه میترسید، چه خیال میکنید؟ نه... میخوانند چشم شمارا بترسانند اینها هرگز چنین قدرت و جرانی نخواهند کرد اینها هم از سر خود شاه هستند از چه میترسید؟ از طرف دیگر: پس از اینکه نظامیان و سربازها وارد مسجد شده و سه طرف مسجد را اشغال می کنند، آقای سروان و دولو، که اکنون گویا سرهنگ است بجمعیت خطاب کرده، اظهار میکند: آقایان این جا مسجد است احترام خانه خدا را نگاه دارید نگذارید خون ریزی شود، دربها باز است بیرون بروید کسی متعرض شما نمیشود، مقصود دونفرند « بهلول - احتشام » و آنها نیز پس از باز جویی مرخص میشوند، در این اثناء از میان جمعیت پای منبر تیری گویا بجانب ایشان خالی میشود از آن پس، منبر بهلول، از پشت سر کج گردیده بهلول بجایی که باید پرود میرود؛ و فرمان آتش داده میشود:

کشته بود؛ در جواب گفته بود: از عده مستحضر نشدم ولی کامیون و اتومبیل‌هایی که  
 جنازه‌ها را حمل میکرد شمرده یادداشت کردم تعداد ۵۶ کامیون بود که در اغلب این  
 کامیون‌ها صدای ناله‌های زخمی‌ها هم شنیده میشد که التماس مینمودند برای رضای خدا  
 مازنده‌ایم!! این بود قسمتی از تقریرات آقای شوشتری که از شماره‌های مسلسل روز  
 نامه اطلاعات اقتباس شد. \* **بُذْکُ بوقایع بند از فاجعهٔ مسجد اُشارت مینمائیم.**  
 ابلاغیه } از آنجایی که شفقت و رأفت اعلیٰ حضرت همایون شاهنشاهی همیشه شامل‌حال کلیه  
 استاندار } اهالی کشور بوده و میباشد و نظر باینکه در قتیبهٔ اخیر مسجد، عده‌ای از روی  
 نسبم } جهالت و نادانی و در نتیجهٔ اغفال عناصر فاسده، در آن شرکت داشته‌اند. لذا  
 حسب الامر مطاع نسبت بتمام آنها عفو عمومی اعلان میشود؛ ولی این عفو شامل مسببین و  
 مجرمین اصلی و محرکین و مقصرین حقیقی نمیشود. \* وائی ایالت خراسان - پاکروران  
 اعلامیهٔ } برطبق راپورت واصله از ایالت خراسان، شب ۱۹ شیخ بهلول نامی که سره  
 وزارت } سوابق او از شرازت و فساد معلوم، و سابقاً تحت تعقیب نیز واقع شده بود.  
 داخله } در مشهد مقدس جمعی از عوام ساده لوح را در مسجد بعنوان مو غظه دعوت  
 کرده و دو سه روز این عمل را هدایت داده - از اذلت و اوباشی را دور خود جمع و عنوان  
 کلاذ و لباس را پیش کشیده یاره سرائبها نموده کار را به تاکی رسانید؛ مأمورین انتظامات  
 خواستند بدوا بمالایمت و نصیحت او را از این رفتار و گفتگوهای خلاف و مفسدت آمیز باز  
 دارند، مساعی آنها نمری نیشید و بیم اختلال نظم رفته و مردم از این جهت اظهار نگرانی  
 نمودند. مأمورین انتظام در سدد تفرقهٔ آنها برآمدند مقاومت نموده مأمورین نظمیه را  
 مورد حمله قرار دادند و بعضی از آنها را مجروح و مقتول نمودند، مأمورین ناچار از نظامیان  
 استمداد کردند اشرار با آنها هم ستیزه نموده و آلات شرب و قتل که همراه داشتند بکار بردند؛  
 نظامیان هم مجبور شدند با اسلحهٔ کم حفظ نظم را با آنها الزام نمایند، در نتیجه اراذل و  
 اوباش که باعث بی نظمی شده بودند بعضی گرفتار و بعضی متفرق شدند ولیکن متاسفانه  
 (۱) بهلول روز بعد از واقعه پس از فرار عازم هرات میشود مدتی در آنجا می ماند بعداً  
 بکابل میرود، سال گذشته (۱۳۲۶) که مؤلف، طهران بود شنیده شد که بهلول مکتوبی  
 با آقای قوام السلطنه و نخست وزیر، نوشته و اجازهٔ مراجعت بایران کرده بود نامه اش بایگانی شد





❖ (۲۹۴) ❖

شیخ بهلول که این مفسده را برپا نموده بود موفق برآر شده امنیت و انتظام کاهلا برقرار گردید، فعلا نظمی مشغول تعقیب قضیه و کشف حقایق میباشد ۲۴ تیر ماه ۱۳۱۴- وزارت داخله. ۱- روز دوشنبه ۱۳ ربیع الثانی ۱۳۵۴ متحد المال از طرف وزارت داخله «مجمودجم» توسط استاندار (فتح الله) باکروان راجع بتبدیل کلاه پهلوی بکلاه تمام به ضمن هفت ماده بدوائر دولتی ابلاغ شد. (۱) ۲- اقامه نماز جماعت در جامع کبیر مدتی ممنوع گردید «جز جماعت آقای حاج شیخ علی اکبر نعاوندی» و همچنین جلسات قرائت قرآن و رفتن وعاظ روی منبر در مسجد و غیر مسجد \* ۳- تغییر تشکیلات خدمه آستانه مرتبه دوم (۲) ۴- تبعید وزندانان کردن عده ای از روحانیین و اهالی منبر و طلاب علوم دینی از قبیل آقایان: میرزا زین العابدین سیستانی، شیخ هاشم ترک، سید بحر العلوم، میرزا علی اکبر خونی، میرزا مسیح شاه چراغی. حاج شیخ عباسعلی محقق، شیخ محمد صاحب الزمانی، شیخ اسمعیل نائب، کاتب خاقان، شیخ حسین اردبیلی: احتشام نواب، و جز اینها عاقبت آقای حاج شیخ احمد بیار را هم، هفت روز بعد از واقعه مسجد در عنبران دستگیر

(۱) مؤلف «قیام خراسان» از قول سرگردی این طور مینویسد: وقتی از پایتخت دستور اقدام در تغییر کلاه رسید اسدی که باروجهی مردم خراسان آشنا بود این اقدام را برای مشهد که شهرت مذهبی زود میدانست و عقیده داشت اگر دولت، اول در سایر شهرها این تصمیم را عملی کند در مشهد بالطبع عملی خواهد شد، و نظریه خود را بدربار اطلاع داد. اما همان وقت، استاندار بیای تخت گزارش داد که این دستور را با کمال خوبی اجرا خواهد نمود وی سرو صدا شاپورا بسر مردم مشهد خواهد گذارد؛ آقای نایب التولیه و استاندار هر کدام در اثبات عقیده خود طبعاً با فشاری میکردند \* و بهر حال نفوذ نایب التولیه بیشتر بود، در این بین مردم در مسجد گوهرشاد اجتماع کردند «الی آخر» «ان اتول فرانس» گوید قص مهم امیرا طوری های بزرگ دنیا این بود که قوانین را کله های قوی برای مردان قوی می نوشتند و ضعف بشر را در نظر نمی گرفتند! (۲) دفعه اول که تشکیلات بر هم خورد، سفر اولی بود که شاه فقید، مشهد مشرف شده در تاریخ ۱۳۰۵ شمسی و این، نخستین تغییری بود که پس از زمان سلطنت عادل شاه، در امور آستان قدس داده شد. «رجوع شود بطومار عادلشاهی که در نسخه مطبوعه آثار الرضویه مضبوط میباشد».

وزندانی نمودند، بعضی از اهالی منبر وعده‌ای دیگر مدنی متواری و خود را مخفی کرده بودند.  
 \* بادگار زندان، اثر طبع دوست دیرین ما آقای حاج شیخ احمد بهار \*

(دشمن اگر بحبس من بنوا خوش است \* برعکس دل بحبس و بذکر خدا خوش است)  
 (زندانی بی گناهان «مرآت حق» نماست \* ما باخدای خود خوش و دشمن باخوش است)  
 (من را شمیم با آنچه خدا شد از آن رضا \* آن را که کردگار از آن شد رضا خوش است)  
 (در زندگی نمانده عزیزان شرافتی \* زین رو بنزد مردم دانا فنا خوش است)  
 (یارب کجاست روز حساب و کتاب خلق \* کز عدل تو دل همه اولیا خوش است)  
 (من با امید عدل تو دل داده ام بیند \* با این امید برتن من هر بلا خوش است)  
 (من دلخوشم بآن که دل دشمنان من \* با افترا و تهمت و جور و جفا خوش است)  
 (چون روز انتقام خدا زود میرسد \* هر نوح میرسد ز عدوی دغا خوش است)  
 (چون باز پرس روز قیامت حقیقت است \* هر محنتی بمن برسد ای خدا خوش است)  
 (دشمن بمکر خویش خوشی میکند ولی \* (احمد) بحرف ساده و صدق و سفا خوش است)  
 و همچنین آقایان: عبدالعلی لطفی، سیداسدالله بایگی، حاج میرزا یحیی ناظر، بنوانف  
 اینکه نام بردگان در مزرعه کج درخت، جلّه داشته زمینه انقلاب را آنها فراهم آورده  
 اند، تبعید و زندانی شدند. بهار مینویسد جمعی از ترس و بیم فرار میکنند عقلاء  
 قوم برای فرار از بار مسئولیتی که میدانند این مامورین برای آنها درست خواهند کرد  
 بمشاره برمی خیزند و چون موقعیت شهر را خطرناک می بینند بخارج می روند چنانکه  
 عده‌ای از قبیل: آقازاده، لطفی (عبدالعلی) رئیس استیناف، بایگی، حاج ناظر، بکج درخت  
 «مزرعه نزدیک شهر» میروند. فاجعه مسجده و مرعوبیت اهالی مشهد مامورین دولت را  
 متحری نمود که فشار و زور، اموری را انجام دهند منجمله کلاه تمام لبه یا باسطلّاح  
 آنها کلاه بین المللی بود که فاصله خیلی کم سرگندها و معایر يك نفر صاحب منصب  
 باچندتن آزان لیستاده هرکس را میدیدند حکم میکردند الساعة باید بروی کلاه تمام لبه  
 بگیری و کلاه پهلوی را پاره مینمودند؛ بخاطر دارم روزیکشنبه ششم مرداد ۱۳۱۴ با کلاه  
 پهلوی سست بست بالاخیابان میرفتم دوستی مرا گفت: فلانی نرو که آژانها باروساء شهربانی  
 درب بست لیستاده کلاه‌های پهلوی را پاره میکنند و بطوری فشار می‌آورند که اگر خود





\*(۲۹۱)\*

شخص . در خرید اقدام نکند بر فور آژان او را دکان برده ، کلاهی بقیمت گراف خریده بر سر متخلف میگذارد . من هم از رفتن دنبال مقصود خود داری نموده بر گشتم درب دکان آشتانی هشتم ضمناً صاحب دکان عقب کاری رفت در این بین صاحب منصبی بایک تن آژان ، بشیال اینکه من صاحب دکانم جلو آمده مرا گفت : آقا چرا برای خود کلاه تهیه نکرده اید ؟ اشاره کردم بشاپوری رفیقم حرفی نزد رفتم چون صاحب دکان آمد از آنجا که مغازه کلاه فروشی مقابل دکانش بود وارد دکانم شتربها فرصت با مثال من نمیداد مبلغ ۲۵ ریال باو دادم که کلاه برایم بخرد رفت و بعد از مدتی معطلی یک شاپوخریده آورده بمن داد و مرا از زحمت فشار آن جمعیت رها نید . بلی :

( یک قرن عمامه بود زیب سر ما \* یک چند کلاه پهلوی افسر ما )

( نه لایق آن بدیم ونه قابل این \* شد عاقبة الامر شاپو بر سر ما )

دیگر از وقایع ، انفصال سرهنگ بیات از ریاست شهربانی و آمدن پاسیار محمد رفیع نوائی بود بمشهد که از سال ۱۳۰۵ شمسی تا سنه ۱۳۱۲ همین سمت را داشت . پس از ورود نوائی چندی نگذشت که مرحوم آیت الله زاده خراسانی حاج میرزا محمد نجفی راشب ۱۲ شعبان ۱۳۵۴ شهربانی مشهد برده در همین شب ایشان را ییزد واز آنجا بطهران دومرتبه برای استنطاق بخت تمام که سزوار آن مقام نبود بمشهد عودت داد ند ، اخیرا تحت نظر مامورین قرار گرفته در طهران متوقف بود تا داعی حق را لبیک اجابت گفته در شاه عبد العظیم مدفون گردید . موضوع دیگر ، انفصال (۱) مرحوم محمد ولیخان اسدی \* مصباح السلطنه \* است از نیابت تولیت آستانه بموجب تلگراف زیر ، جناب آقای پاکروان

(۱) بازداشت و انفصال اسدی از نیابت تولیت ابتداء ظاهراً از لحاظ اختلاف نظری بود که میان او و پاکروان در خصوص موضوع شاپو روی داد چنانکه سابقاً بیان شد ( رجوع شود بیاورقی صفحه ۲۹۴ ) - بلی ؛ مو قعی ککه اسدی باز داشت شد شهرت داشت که آ نمرحوم رعایای فریمان را تجریک کرده ، وادار نموده است بیابند مسجد ، و مغرضین همین موضوع را مستمسک قرار داده ، برایش پرونده ساختند . چندی قبل ، در مجلس شورای ملی بمناسبتی مذاکره شد ، اسدی چه گناه داشت که کشته شد ؟ و کلاه مجلس اظهار کردند ، ابدآبداً مجرم نبود



والی خراسان، حسب الامر مطاع مبارک اعلی حضرت همایون شاهنشاهی ابلاغ مینماید  
اسدی از نیابت تولیت و خدمت آستانه اخراج شده است تعیین نایب التولیه تصدی امور  
بجنابهالی محول میگردد. باید حسب المقرر بکلیه امر راجع بنیابت تولیت کمال مراقبت  
بعمل آورید. \* دفتر مخصوص شاهنشاهی \* .

بازداشت } شب سه شنبه چهارم آذر ماه (۱۳۱۴) شمس اسدی را از دارالتولیه  
اسدی } منزلش \* بمخمس نظامیه بردند پس از استنطاقات و پرونده سازیها عاقبت



بین طلوعین روز  
شنبه ۲۹ ماه آذر  
\* ۱۳۱۴ \* شمس  
\* مطابق بیست و چهارم  
ماه مبارک رمضان  
\* ۱۳۵۴ هجری \* در  
خارج شهر مشهد اودا  
تیرباران کردند ؛  
بسیار نوائی  
در جلسه محاکمه  
روز چهارشنبه  
(۱۳۲۴) اینطور  
تقریر میکند : اینکه  
میگویند من اشخاص  
را بدون اطلاع

شاه روان محمد ولیخان اسدی نیابت تولیت آستان قدس  
مقامات صلاحیت دار توقیف کرده ام چنین نبوده و بنا بامر هرگز من اشخاص را توقیف  
کرده ام ولی تصدیق میکنم که دخالت لشکر، در این قضیه \* قتل اسدی \* برخلاف قانون  
بوده است \* راجع باختیارات نام خود از شاه \* اظهار داشت اسدی را لشکر کشته است



❖(۳۹۸)❖

و قاتل حقیقی او اولیاء امور لشکر آن وقت بوده اند . اسدی عضو قشون نبوده است که لشکر، صلاحیت داشته باشد او را محاکمه و اعدام کند و لشکر بماده هفتاد تکیه کرده و مطابق آن رای داده است در صورتیکه از صلاحیت دادرسی ارتش خارج بوده است، و موقع جنگ نبوده است که محکمه صحرایی تشکیل شود، بعلاوه این دادرسی تجدید نظر داشته است و نگذاشته اند اسدی تجدید نظر بخراهد، رای را لشکر شرق داد و هم اجرا کرد و سرتیب البرز و سرهنگ خلعت بری که آنها را ارتش فرستاده بود آنها اسدی را کشتند نه من . \* راجع بگواهی پاکروان \* گفت: وقتی از او راجع بوقایع مسجد تحقیق میکنند او میگوید که من مشغول صحبت بودم در صورتی که در همان موقع در تلگرافخانه با سایرین جمع بوده اند و پاکروان و شورای پنج نفری که در تلگرافخانه بوده اند بدفتر مخصوص راپرت میدهند که مطلب بالاتر از يك موضوع عادیست ! پس از آنهم پاکروان بعد از گرفتاری اسدی رفت و نیابت تولیت را تحویل گرفت \* مطابق دستور طهران \* آقایان شریک دزد بودند و رفیق قافله خودشان رای دادند خودشان اجرا کردند و آن کشتار را در مسجد راه انداختند، و جنازه ها را همینطور روی هم ریخته و میبردند و کسی را هم راه نمیدادند. ولی طوری که بمن صورت داده شده هفتصد نفر در مسجد کشته شده بودند. (\* بهار زیر عنوان (درمشهدچه خبر بود؟) مینویسد: بالاخره اهالی تلگراف حضوری خواستند با شاه بکنند اجازه ندادند و شب دهم ربیع الثانی اطراف مسجد محاصره شده سخن که باینجایی رسد نظا میان مخصوصا با نحو مفتخرانه میگفتند: قسمت توپخانه فعالیت بخرج داد و درب مسجد را که از طرف باین با بود شکست قسمت پیاده هم از طرف صحن کهنه و حرم حضرت رضا وارد مسجد شد و مسجد لها را هدف اسلحه سرد قرار دادند ولی چون عده آنها زیاد بود اسلحه گرم مصرف شد و در حدود عده خیلی زیادی بقتل رسیدند مسلسلهای کوچک را دم در شبستانها قرار دادیم و بداخل شبستانها شلیک کردیم مثل برگ ... و دوهزار نفر را دستگیر کردیم که الان در فوج پیاده در میان بیابان همه نگهبانی میشوند و مثل حلقه انگشتر اطراف آنها را پیاده نظام احاطه کرده است و هر شب عده ای از آنها را شلاق میزنند. (\* \* روزنامه راستی سال سوم شماره ۳۷۳ - ۱۳۲۴

رفع } یکی از موضوعات مهم دیگر، مسئله رفع حجاب بود که مامورین دولت، حجاب } آنرا هم مانند کلاه تمام لبه درست یکسال پس از کشتار مسجد، بشار وزور عملی کردند؛ ابتداء امر شب پنجشنبه پنجم تیرماه ۱۳۱۵ \* طهران در کلوب ایران جلسه ای تشکیل گردید سی و پنج نفر از وزراء و کلاء مجلس با بانوان خود بیحجاب در آنجا حضور بهم رسانیده آقا محمد علی فروغی \* رئیس الوزراء \* وقت، راجع به محسنات رفع حجاب تعلق کرده بود \* بشنودید بیانات برپوش را که پس از اخذ گواهی مذاکره } ناهه از دانش سرای طهران ۱۷ دیماه ۱۳۱۵ برای سعید عنوانت میکند \* سعید و سعید - راستی این اقدام که برای رفع حجاب شد یکی از اقدامهای بسیار پر بوش } خوبست قطعاً در ترقی زنان فوق العاده مؤثر خواهد بود، زیرا بهداز این، دانشکده ها هم بروی بانوان باز خواهد بود و بالطبع یکمده مادران تربیت یافته خواهیم داشت که تنلی قوی و میهن پرست \* برای این سکشور تربیت خواهند نمود \* واقعا نهضت بانوان ایران یکی از نشانه های رشد و بلوغ ملت است، راستی شما بعد از این به منظور خود خواهید رسید و میتوانید وارد آوزشگاه مامائی شوید، پرپوشی - بانحن خیلی مؤثری گفت: شما چرا باین ظواهر فریبنده معتقد میشوید؟! آری من عقیده به حجاب ندارم زیرا اگر منظور از حجاب، عفت باشد، این پارچه سیاه که بر سر داشتیم آنرا تلمین نمیکند (۱) حجاب حقیقی زن همان طهارت باطن و علاقه بعفت است و هر زنی که فاقد آن باشد پوشیدن و نبوشیدن چادر برایش یکسان است، درست است که بعد از این، ما در شئون اجتماعی آزاد خواهیم بود ولی باید در نظر داشت بیشتر زنان ایران بیسواد هستند، ورشد اجتماعی ندارند و بالاخره در عوض اینکه از این آزادی استفاده کرده و بنفع میهن کارکنند قطعا وارد مرحله هد و تجمل شده، و مرد رادر

۱. پادشاه خاتون چه نیکو گفته: « رجوع شود بتاریخ مختصر ایران تالیف سائیکس »  
 (من آن زنم که همه کار من نکو کار نیست بزیر مقنعه من بسی کله دارم بست)  
 (بهر که مقنعه ای بپشم از سرم گوید چه جای مقنعه، تاج هزار دینار بست)  
 (درون پرده عصمت که تکیه گاه منست مسافران صبارا گذر بدشوار بست)  
 (نه زنی بدو گر مقنعه است که بایو نه هر سری بکلاهی سزای سردار بست)





:(۳۰۰):

فشار اقتصادی سختی خواهند گذارد؛ درست است که در میان زنان ایرانی عده ای تحصیل کرده و تجربه دیده و صالحه هستند ولی آنها نخواهند توانست آنطور که شاید و باید جامعه خود را اصلاح کنند، من معتقد بودم که قبل از عملی شدن این موضوع اول بایستی مقدار زیادی روزنامه و مجله برای زنان تأسیس شده تا آنها را خوب آگاه کنند و در اجتماعات عمومی خود زنها توده جاهل اناث را بوظایف حقیقی زن آشناسازند و بيقوقی که بکزن باید داشته باشد مطلع نمایند و مقام زن را در جامعه بانها بگویند؛ آن وقت خودشان باکمال بصیرت و آشنایی بموضوع، اقدام بر رفع حجاب میکردند. شما دیدید ما چگونه رفع حجاب کردیم؟! مامورین بد بخت و مطیع دولت را مجبور کردند بازبازی خود؛ در جشن ها حاضر شوند؛ بیشتر آنها اصلا وسائل تهیه لباس و کلاه برای زنهای خود نداشتند، زیرا در آن وقت که زنها چادر بسر داشتند میتوانستند هر لباسی را زیر آن بپوشند ولی حالا دیگر نمیتوانند آن کار را بکنند، دوات برای اینکه مامورین وسائل کشف حجاب را برای زنهای خود فراهم کنند بهر کدام یکماه حقوق مساعده داد تا در ظرف چند ماه آنها مسترد نمایند. البته این کار شدنی بود و چون ما ایرانیان وارد جرکه ملل متعین عالم شده ایم باید شئون اجتماعی خود را مانند سایر ملل متعین، مرتب نمائیم و این کار دیر یازود شدنی بود ولی حال که شده است چه قوه ای ما را از چنگ این جوانان بوالعوس همه جائی نجات میدهد، آن روز که در چادر بودیم لای آنها معذب بودیم حالا که چادر ما را برداشتنند بمامیگویند باید در مدارس، در اجتماعات، باهدیدبگرفت و آمد کنید، مگر يك دختر چقدر اراده دارد که در برابر چاپلوسی های این جوانان شوخ چشم مقا و مت کند نه عزیزم من اینهمه آزادی را برای زنان زود میدانم. میدانم

- (هل تطلبون من الفناء سفورها \* حسن ولكن ابن بينكم التقى ؛)  
 (لايتقى الفتيات كشف وجوهها \* لكن فساد الطبع منكم يتقى)  
 (تخشى الفئاة حبا ملامنصوبة \* غشيتوها في الكلام بروق)  
 اینست ترجمه کلام مرونی، که دام فریب دادن جوانهاست امثال «بريوش، را؛  
 ( برداشت نگار من نقاب از طرفی \* بگشودسپیده دم حجاب از نظر فی)  
 (گریست قیامت از چهره و گشته عیان؛ \* ماه از طرفی و آفتاب از طرفی)

دختران ایرانی برای چه منظوری باید پیش آهنگ شوند و چه فایده‌ای در زندگی خانوادگی آنها خواهد داشت؟ آیا از پیش آهنگ نمودن دختران، منظوری جز التذاذ دارند؟ دختر باید برای مادری و تربیت اولاد و خانه داری پرورش یابد نه برای رقص درمیدان های عمومی و رژه رفتن، دختر نباید وسیله تشریفات و موجب رسیدن این و آن، بوزارت شود. دختر را درس عفت و ناموس و بچه داری و خانه داری و شوهر داری بدهید اودانشکده لازم ندارد، او هنر میخواند که متأسفانه در مدارس ما وجودش عقاست! بردان ریاضیات و ادبیات و تاریخ و جغرافی تدریس میکنند و باقدردی زیر و رو کردن برنامه، همان مواد را بزنان تلقین مینمایند؛ برای چه؟ برای اینکه فردا اینها هم، مانند مردان روی بادارت آورند و وسائل تلذذ عده‌ای مهیا شود. زن وقتی با این برنامه بار آمد بدی است برای خانه مناسب نیست و ناچار روی بادارت خواهد آورد، آنوقت چه میشود؟ مرد انکالی و زن هم انکالی، و از این دو جنس، يك ملت انکالی بوجود خواهد آمد؛ «قیام خراسان» (۱۳۱۵) از آنها میان کوچه و بازارها و خیابانها مامور شدند از بانوان و زنانی که با چادر نماز و چارقد بیرون می‌ایند جلوگیری نمایند باین معنی که بایسته است آنها سر برهنه یا با کلاه باشند؛ و در ضمن مصادر امور، مجالس جشنی میان باغ ملی و عمارت شیر و خورشید و دیگر جاها تشکیل میدادند و از مستخدمین ادارات دولتی دعوت میکردند که با خانمشان در آن محافل حضور یابند چنانکه تخلف نینمودند آنها را مترد قلمداد میکردند؛ فراموش نمیکم روزی را که از سر چهار راه دروازه سراب میگذشتم دیدم آژانی جلو زنی را گرفته که چارقد از سرش بردارد و او امتناع داشت اخیراً مفاد «رقعاً بالقواریر» را کارنسته وی را بقسمی کنگ زد که صورتش خون آلود گردید؛ مع الوصف حاضر نشد سر برهنه شود. عاقبت آنرا کیشان کیشان بنظمیه برد؛ جمعی هم مثل من این منظره دایرش را میدیدند و جرات حرف زدن را نداشتند؛ قال الله تعالی: «ولا تحسبن الله غافلاً عما یعمل الفلأ لمون (بنداشتستمگر که ستم بر او کرد) \* بر گردن وی بماند و بر او بگذشت»

مؤلف «قیام خراسان» مینویسد چند روز بود که باسبانها در کوچه ها و خیابانها چادر و چارقد زنها را باره میکردند و حتی بعضی از آنها زنها را تا توی خانه دنبال





\*(۴۰۴)\*

میکردند که چادر نماز از سر آنها بردارند؛ من خودم زنی را دیدم با چادر نماز که از خانه بیرون آمد بچه خود را بخانه ببرد ناگه پاسبان پیدا شد و مانند بازی که بر کیوتر فرود آید بزن حمله نمود زن بیچاره وارد خانه شد ولی پاسبان از انجام وظیفه دست نکشید؛ وارد خانه شده در دالان با آن زن دست و یقه شد تا چادر نماز را از سرش برداشته دور دست پیچید و بیرون آمد و گویا چادر نماز را بیاز دا شنگاه برد؛ راستی در این روزها وضع زنان غنیه گریه آور و خنده آور بود گریه آور بود برای آنکه نپیدا کنند در مقابل فشار و زور چه بایستی کرد؛ خنده آور بود برای اینکه خود را در موضع عجیبی با کمال زحمت از حیث سربیع بیرون میاورند؛ «انتهی» بالجمله، مدت پنج سال این فشارها و سخت گیریها جریان داشت تا اینکه پیش آمد قضایای شهریور ماه با بن ترتیبات خانم داد، در حدیث آمده است که «الملک پیتی مع الکفر و لایقی مع الظلم (ملک باید لاجرم با کفر لیکن گفته اند \* می نباید ملک با ظلم و ستمکاری رکن)

باب هشتم حمله قشون متفقین بمرزهای ایران

و قضایای شهریور ماه ۱۲۲۰ شمسی

روز چهارشنبه پنجم شهریور که مصادف بود با سوم شعبان ۱۳۶۰ هجری مطابق ماه اوت ۱۹۴۱ میلادی، اول طلوع آفتاب ناگهان صدای بمب بلند گردید؛ معلوم شد طیاره های روس هنگ شهرنورا بمبارده میکنند. بقرار مسموع قبلا افراد قشونی ما آنجا را تخلیه کرده اسلحه و خرابر و بار را برده اند. شماره طیاره ها پانزده عدد بود؛ البته چون اهالی مشهد بی سابقه بودند فوق العاده بوحشت افتادند ولی اعیان و اشرافی که بوسیله رادیو شب چهارم، از موضوع اطلاع داشتند با خانواده های خودشان از شهر خارج شده بودند سعدی گوید: (توکز محنت دیگران بی غمی \* نشاید که ناعت نهند آدمی)

همین طور، طبقه متوسط، در همین روز بعضی اعائله خود بوسیله ماشین، درشکه، کاری، الاغ، چند فرسنگی شهر حرکت نمودند، در این روز يك دستگاه درشکه تاسه فرسخی کرایه اش بیانصد ریال رسید؛ در صورتی که معمولاً سی ریال بود؛ همین طریق کرایه کاری

منبع:

محمد حسن ادیب هروی، الحدیقه الرضویه، تاریخ مشهد، مشهد، شرکت چاپخانه خراسان،

۱۳۲۷.